

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رمضان ایران (مجموعه اشعار رمضان ۱۴۰۴)

جواد محمدزمانی

هیئت رزمندگان اسلام

عادل کریمی نیا

اسفند ۱۴۰۴

عنوان:

به کوشش:

ناشر:

طراح و صفحه‌آرا:

تاریخ انتشار:

خیابان فاطمی، نرسیده به تقاطع کارگر، مسجد و فاطمیه بزرگ تهران
تلفن: ۰۲۱۸۸۹۸۶۹۵۵ داخلی ۲۰۳ معاونت ستایشگران هیأت رزمندگان اسلام

تمامی حقوق محفوظ است.

رمضان ایران

مجموعه شعر رمضان ۱۴۰۴

فهرست

ماه رمضان و مناجات / ۷

۲۳.....	عاطفه جوشقانیان	۸.....	سید رضا موید
۲۴.....	آرزو ارجمند	۹.....	غلامرضا سازگار
۲۵.....	فاطمه زاهد مقدم	۱۰.....	علی انسانی
۲۷.....	محمد رضا ترکی	۱۱.....	غلامرضا شکوهی
۲۸.....	سعید حدادیان	۱۲.....	میلاد عرفان پور
۲۹.....	سید مهدی موسوی	۱۳.....	زکریا اخلاقی
۳۰.....	سید حسن حسینی	۱۴.....	فاضل نظری
۳۱.....	محمد مرادی	۱۵.....	مهتاب آزادی
۳۲.....	سید محمد میرهاشمی	۱۶.....	حسین ایزدی
۳۳.....	فاطمه عارف نژاد	۱۷.....	جواد محمد زمانی
۳۴.....	محمد غفاری	۱۹.....	سید رضا یعقوبی آل
۳۵.....	حسین زحمتکش	۲۰.....	علی اکبر لطیفیان
۳۶.....	رضا خورشیدی فرد	۲۱.....	مریم سقلاطونی
۳۷.....	مصطفی هاشمی نسب	۲۲.....	محمد موحدیان

حضرت خدیجه (ع) / ۳۹

۴۲.....	مریم سقلاطونی	۴۰.....	مجتبی حاذق
		۴۱.....	علی مقدم

امام حسن مجتبی (ع) / ۴۳

۵۰.....	محمد رسولی	۴۶.....	سید مهدی حسینی رکن آبادی
۵۱.....	قاسم صرافان	۴۷.....	سعید تاج محمدی
		۴۹.....	مهدی چراغ زاده

شب های قدر / ۵۳

۵۷.....	مهدی جهاندار	۵۴.....	علیرضا قزوه
۵۸.....	نغمه مستشار نظامی	۵۵.....	حسن زرنقی
۵۹.....	محمد حسین نجفی	۵۶.....	رضا ابوذری

حضرت علی (ع) / ۶۱

۷۰.....	سعاده سادات حوائجی	۶۳.....	مرتضی امیری اسفندقه
۷۱.....	سید محمد بابامیری	۶۵.....	جواد محمدزمانی
۷۲.....	محمد رضا ترکی	۶۷.....	سید جواد میرصفی
۷۳.....	صامره حبیبی	۶۸.....	عباس صفری
		۶۹.....	محمد میرزایی بازرگانی

ایران و انقلاب اسلامی / ۷۵

۸۵.....	میثم یوسفی	۷۷.....	عباس همتی
۸۶.....	سیده اعظم حسینی	۷۸.....	علی داودی
۸۷.....	محمد مهدی خانمحمدی	۷۹.....	ابراهیم زمانی
۸۸.....	منصوره محمدی مزینان	۸۱.....	وحیده افضلی
۸۹.....	محمود شریفی	۸۲.....	زهرا سپه‌کار
۹۰.....	ماهرخ درستی	۸۳.....	طاهره سادات ملکی

ایثار و شهادت / ۹۱

۹۶.....	سعیده اسماعیلی	۹۲.....	مهدی جهاندار
۹۷.....	فاطمه عارف نژاد	۹۳.....	حسن زرنقی
۹۸.....	علی سلیمیان	۹۴.....	فرزانه قربانی
۹۹.....	رضا خورشیدی فرد	۹۵.....	حسین مودب

مقام معظم رهبری / ۱۰۱

۱۰۵.....	عاطفه خرمی	۱۰۲.....	فاطمه عارف نژاد
۱۰۶.....	الهام صفالو	۱۰۳.....	طیبه عباسی
		۱۰۴.....	یوسف رحیمی

بصیرت و مبارزه با فتنه / ۱۰۷

۱۱۳.....	محمود حبیبی کسبی	۱۰۹.....	مهدی جهاندار
۱۱۵.....	محمد مهدی سیار	۱۱۱.....	مجید تال
۱۱۷.....	محمد شکری فرد	۱۱۲.....	عباس شاهزیدی

مقاومت و روز جهانی قدس / ۱۱۹

۱۲۵.....	علی مقدم	۱۲۰.....	علی سلیمیان
۱۲۶.....	فاطمه زاهد مقدم	۱۲۱.....	طیبه عباسی
۱۲۷.....	رضا ابو ذری	۱۲۲.....	عاطفه جوشقانیان
۱۲۸.....	فائزه امجدیان	۱۲۳.....	مطهره عباسیان
		۱۲۴.....	عالیه مهربانی

نوحه / ۱۲۹

۱۴۳.....	یوسف رحیمی	۱۳۱.....	یوسف رحیمی
۱۴۵.....	محمد جواد الهی پور	۱۳۳.....	سید علیرضا شفیعی
۱۴۷.....	حسین حاجی	۱۳۷.....	عباس همتی
۱۴۹.....	محمد رضا رضایی	۱۳۹.....	سید محمد مهدی شفیعی
۱۵۰.....	علی پور زمان	۱۴۱.....	عباس همتی

A decorative frame with a light gray border and a white interior, featuring a scalloped, Islamic-style design. The text is centered within this frame.

**ماه رمضان
و مناجات**

دلی که سوخت ز غم شمع محفلش سازند
به هم نشینی پروانه نائلش سازند
دل شکسته بیاید که ظرف غم گردد
کسی که درد ندارد چه با دلش سازند
کسی که شکر کند در مسیر سختی ها
رسد به آن چه که حلال مشکل اش سازند
خوشا حیای جنایی که چشم می بندد
اگر به آینه رویان مقابله سازند
حسین! ای که به کوی تو عرش سجده برد
خوشا کسی که در این کوچه سائلش سازند
گدائی سرکوی تو کار هر کس نیست
مگر کسی که بسوزند و قابله سازند
مس وجود محبت همین نه زر نشود
که در شراره عشق تو کاملش سازند
ولایت تو امان نامه همیشگی است
نه صفحه ای ست که با مرگ باطلش سازند
هنوز خاک «مؤید» ز اشک نمناک است
ز بعد مرگ اگر کوزه از گلش سازند

سید رضا مؤید

جاری ست چو باران عرق شرم به رویم
از عفو تو یا از گنه خویش بگویم؟
ترسم نگذارند به فردای قیامت
که برگ گل از باغ وصال تو ببویم
کوری به از آن کز کرمت چشم بپوشم
لالی به از آنم که ثنای تو نگویم
تو زود رضا می شوی از بنده ولی من
دیر آمده ام تا که رضای تو بجویم
من رو به در غیر تو بردم، تو ز رحمت
آغوش گشودی که بیا باز به سویم
خواهم که حضور تو کنم سفره دل، باز
ترسم که گناهان بفشارند گلویم
صد سالم اگر در شرر نار بسوزی
از دوستی ات کم نشود یک سر مویم
بر خاک درت ریخته ام اشک خجالت
این اشک نکوتر بود از آب وضویم
پرونده تاریک مرا اشک نشوید
بگذار که در چشمه عفو تو بشویم
صد بار خطا دیده ای از «میثم» و یک بار
نگذاشتی از لطف بیارند به رویم

آمد سحر دوباره و حال سَهَر کجاست؟
 تا بلکه آبرو دهم، چشم تر کجاست؟
 بیدار می نشینم و باشد دلم به خواب
 با این درختِ آب نداده، ثمر کجاست؟
 ای داوری که دست مرا کرده ای بلند
 از من ز دستِ نفس، زمین خورده تر کجاست؟
 دارم دو دست سوی تو بالا و سر به زیر
 کو دست دیگری که گذارم به سر؟ کجاست؟
 با آب می کنند سیاهی ز صفحه پاک
 پر گشته نامه ام ز گنه، چشم تر کجاست؟
 جز خانه تو، هر چه درِ خانه، بسته است
 یک در، که وا شود به من در به در کجاست؟
 یک گوشه نگاه، عوض می کند مرا
 در این میان، به گوشه نشین آن نظر کجاست؟

علی انسانی

باز روگرداندم از تو، باز رو دادی به من
با همه بی‌آبرویی آبرو دادی به من
شرم می‌کردم دگر در محضرت لب واکنم
باز می‌بینم مجال گفتگو دادی به من
قطره ای بودم به بحر متصل کردی ز لطف
جرعه ای می‌خواستم، دیدم سبو دادی به من
خاک بودم، آدمم کردی به دست رحمت
خار بودم، بهتر از گل رنگ و بو دادی به من
چشم خشکم بود خالی، رویم از عصیان سیاه
اشک بخشیدی و آب شستشو دادی به من
گر نشد قسمت که در خون گلو غسلی کنم
از سرشک دیدگان، آب وضو دادی به من
همچو شمعم قطره قطره آب کردی، سوختی
در دل شب گریه بی‌های و هو دادی به من
با غبار راه زوار علی شستی مرا
در حقیقت آبرو از خاک او دادی به من

غلامرضا شکوهی

کی می‌شود از مهر تو، شرمنده نشد؟
یا بنده نوازی تو را بنده نشد؟
از خشم تو بنده گنه کار گریخت
اما به کسی جز تو پناهنده نشد

اشک آوردم، آتش آه آوردم
هم نامه و هم روی سیاه آوردم
هرکس به تمنای تو چیزی آورد
من هیچ نداشتم، گناه آوردم

با آن که دمی نبوده خرسند از من
هرگز نبریده است پیوند از من
از این همه عیب پوشی اش حیرانم
انگار حیا کرد خداوند از من!

میلاذ عرفان پور

همین است ابتدای سبز اوقاتی که می‌گویند
و سرشار گل است آن ارتفاعاتی که می‌گویند
اشارات زلالی از طلوع تازه نرگس
پیایی می‌وزد از سمت میقاتی که می‌گویند
زمین در جستجو، هر چند بی تابانه می‌چرخد
ولی پیدا است دیگر آن علامتی که می‌گویند
جهان این بار دیگر ایستاده با تمام خویش
کنار خیمه سبز ملاقاتی که می‌گویند
کنار جمعه موعود، گل‌های ظهور او
یکایک می‌دمد طبق روایاتی که می‌گویند
کنون از دشت‌های روشن امید می‌آید
صدای آخرین بند مناجاتی که می‌گویند
و فردا بی‌گمان این سمت عالم روی خواهد داد
سرانجام عجیب اتفاقاتی که می‌گویند

زکریا اخلاقی

ما را کبوترانه وفادار کرده است
آزاد کرده است و گرفتار کرده است
بامت بلند باد که دلتنگیت مرا
از هر چه هست غیر تو بیزار کرده است
خوشبخت آن دلی که گناه نکرده را
در پیشگاه لطف تو اقرار کرده است
تنها گناه ما طمع بخشش تو بود
ما را کرامت تو گنه کار کرده است
چون سرو سرفرازم و نزد تو سر به زیر
قربان آن گلی که مرا خوار کرده است

فاضل نظری

بی تو چگونه می شود از آسمان نوشت؟
از انعکاس ساده رنگین کمان نوشت؟
این یک حقیقت است که بی تو، بهار من!
باید چهار فصل زمان را خزان نوشت...
دنبال رد پای تو گشتم، نیافتم
گویی خدا نشان تو را بی نشان نوشت
می خواستم تو را بنویسم ولی نشد
با من بگو چگونه تو را می توان نوشت
جنگل همیشه نام تو را سبز خواند و بس
دریا تو را برای خودش بی کران نوشت
دیدم تمام ثانیه ها با تو می وزد
باید تو را همیشه امام زمان نوشت

مهتاب آزادی

چشمی که از روایت این روضه‌ها تراست
"فردا کنار فاطمه با آبرو تراست"
عمری به گریه در پی دلدار بوده ایم
روز جزا پی من و تو چشم دلبر است
اصلا عجیب نیست که او را ندیده ایم
چشمی که دیده روی مهش چشم دیگر است
ما را شکسته سینه و بی سر قبول کن
وقتی که جسم زخمی ارباب بی سر است
اصلا اگر بهشت کنار تو نیستیم
دوزخ برای عاشق مهجور بهتر است
هنگام مرگ اگر برسد داد می‌زنم...
زیباترین دقایق من آن آخر است

حسین ایزدی

سعی کن این سر به سجده‌گاه بماند
دیده و دل غرق اشک و آه بماند
لشکری از ناله کن فراهم و نگذار
دل به سلیمان بی سپاه بماند!
نیست در این کاروان عزیزتر از تو
یوسف خلقت چرا به چاه بماند؟!
رو به خدا کن که لطف او نگذارد
بنده‌ی کم لطف بی پناه بماند!
ترسم از این است توبه‌ای نکنی باز
ماه خدا طی شود، گناه بماند!
تو طلبِ او کنی و او طلبِ تو
چشم طلب تا به کی به راه بماند؟!
رفت زمستان! زغال روی سپید است
لطفِ که نگذاشت روسیاه بماند!؟

جواد محمدزمانی

تجلی می‌کند دائم صفات کبریا اینجا
همه اسمای او حُسناست «فَادْعُوهُ بِهَا» اینجا
«مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ» را در این حرم دیدم
که با «أَيْنَ لِي الْخَيْرِ» آشنایم سال‌ها اینجا
سحرهای دعا را با دعا‌های سحر دریاب
بیا لب بر دعا وا کن که می‌بابی بها اینجا
شب و روز دلم با روضه و روزه هماهنگ است
که دارد آه من آهنگ تسبیح خدا اینجا
خوشا سی روزه ختم کتاب از بآء بسم الله
خوشا حمدی که باشد افتتاحش با ثنا اینجا
به هر ختمی نثار روح خود رحمت فرستادیم
به ذکر فاتحه و اشد گره از کار ما اینجا
حریمش باب حاجات و کلید آن مناجات است
دعا کن هر چه می‌خواهی که می‌بخشد خدا اینجا
ملائک هر شبش را با سلامی قدر می‌دانند
همه تا مطلع الفجر فرج گرم دعا اینجا
یکی تسبیح خوان «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» است
یکی با آیه‌های سجده دارد اعتلا اینجا
یکی با سجده «وَالتَّجْم» در نجوای معراج است
یکی گرم مناجات است با «شمس» و «ضحی» اینجا
تمنا کن حقایق را، بدان قدر دقایق را

به قرآن «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» اینجا
طواف زائر او آیتی از «سعی مشکور» است
که مشهود است «أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يَرَى» اینجا
خوش آن سائل که ذکر دائمش «أَوْفِ لَنَا الْكَيْلِ» است
خوش آن زائر که بیند «ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءُ» اینجا
به هر خیری که نازل می شود آری فقیرم من
عجب سرمایه ای دارم به امید خدا اینجا

سید رضا یعقوبی آل

پهن شد سفره احسان، همه را بخشیدی
باز با لطف فراوان همه را بخشیدی
ابر وقتی که بیارد همه جا می بارد،
رحمت ریخت و یکسان همه را بخشیدی
گفته بودند به ما سخت نمی گیری تو
همه دیدیم چه آسان همه را بخشیدی
یک نفر توبه کند با همه خو می گیری
یک نفر گشت پشیمان همه را بخشیدی
این گنهکاری امروز مرا نیز ببخش
تو که ایام قدیم، آن همه را بخشیدی
حیف از ماه تو که خرج گناهان بشود
تو همان نیمه شعبان همه را بخشیدی
بی سبب نیست شب جمعه شب رحمت شد
مادری گفت حسین جان همه را بخشیدی

علی اکبر لطیفیان

کابوس نیست اینکه من از خود فراری‌ام
عین خود عذاب شده بی‌قراری‌ام
لب تشنه تر ز بوته خشکیده در کویر
چشم انتظار بارش ابر بهاری‌ام
در شأن کبریایی تو نیست ای خدا
راضی شوی که خلق ببینند خواری‌ام
تو مهربان‌ترینی و آقا تر از همه
بگذر ز من! به حقِّ همین اشکِ جاری‌ام
آنی مرا رها کنی از دست رفته‌ام
محبوب من! به دست چه کس می‌سپاری‌ام؟
با آن که در گناه و بدی غوطه‌ور شدم
من حاضرم قسم بخورم دوست داری‌ام
ای یارِ آنکه جز تو ندارد رفیق و یار
می‌خواهم از تو با همه شرمساری‌ام -
- لایمکن الفرار مبادا خدای من!
یک آن مرا به حال خودم واگذاری‌ام

مریم سقلاطونی

همت ای جان که دل از بند هوا بگشاییم
بال و پر سوی سعادت چو هما بگشاییم
فرستی هست که ما را شده توفیق، رفیق
نگر این دیده خود بین به خدا بگشاییم
وقت آن است که بر روی خود از روی خلوص
دری از رحمت حق را به دعا بگشاییم
شسته با خون جگر، گرد گناه از رخ دل
روی آینه به آیین صفا بگشاییم
پای بند هوس و غفلت و شهوت تا چند
خیز کز پای خود این سلسله را بگشاییم
ماه تسبیح بود بلکه به سر پنجه ذکر
در بر نفس دگر مشتی بگشاییم
دیده یادآور داغ است بیا از دل خود
عقده با یاد امام و شهدا بگشاییم...

محمد موحدیان

نشستم پیش او از خاک و از باران برایم گفت
 خدا را یاد کرد، از خلقت انسان برایم گفت
 «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ» برایم خواند
 از آن عهدی که آدم بست - آن پیمان - برایم گفت
 برایم یک به یک تاریخ انسان را ورق می زد
 به یاد نوح بود از کشتی و طوفان برایم گفت
 به ابراهیم و موسی و به ال یاسین سلامی کرد
 به نور حق پناه آورد و از شیطان برایم گفت
 «محبت زنده زنده دفن شد با دختران در خاک»
 زمین را زیر و رو کرد از غم پنهان برایم گفت
 سپس «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» را بر زبان آورد
 نگاهی سوی مولا کرد، از ایمان برایم گفت
 مرا خوف و رجای حرف هایش جذب خود می کرد
 که آیه آیه از «تکویر» و «الرحمان» برایم گفت
 هزار و چندصد سال است در دل حرف ها دارد
 شکایت کرد و از عصیان و از نسیان برایم گفت
 سراسر شوق بودم سیر در آیات عالم را
 سراپا گوش بودم آنچه را قرآن برایم گفت

عاطفه جوشقانیان

بین که بی تو نماندم، نشد کناره بگیرم
نخواستم که بیفتد به کوره راه، مسیرم
من آشنای نسیمم که عشق، بال و پر دم داد
اگرچه گاه گذاری به بند خاک، اسیرم
به سمت و سوی نگاه تو می‌گریزم از اینجا
کجاست جای رهایی؟ که جز تو از همه سیرم
ببار رحمت بی حد! بیار و تازه ترم کن
ببار تا که بیارم به برگ و بار ضمیرم
بگو یکی دو قدم مانده تا شکوه شکفتن
بگو! که خسته دلم، خسته از هوای کویرم
تورا به غربت آدم در این هبوط پر از غم
هر آنچه بوده و هستم، به لطف خود بپذیرم
من عاشقانه شکفتم به شوق نور نگاهت
بخواه تا که به پای تو عاشقانه بمیرم

آرزو ارجمند

گاهی دلم به یاد خدا هست و گاه نیست
اقرار می‌کنم که دلم سر به راه نیست
«يَا اَكْرَمَ مَنْ اَعْتَذَرَهُ» دست خالی ام
در کوله بار زندگی ام جز گناه نیست
اما هنوز بوی خدا می‌دهد دلم
یعنی هنوز پیش تو رویم سیاه نیست
آغوش باز کن که به دنیا نشان دهم
چشمان خیس و ملتسمم بی‌پناه نیست
رسوا مکن نگاه مرا و نشان بده
دل‌بستگی به رحمت تو اشتباه نیست
آرامش همیشه آشوب‌های من!
جز تو کسی به بغض سکوت‌م گواه نیست
از من مخواه صبر کنم در فراق تو
از من مخواه طاقت دوری، مخواه نیست

فاطمه زاهد مقدم

ما را خدا در این شب ظلمت رها نکرد
در کوچه‌های بسته حیرت رها نکرد
در لحظه‌های تلخ و نفس‌گیر گم شدن
سرگشته را بدون هدایت رها نکرد..
نوحی هزارسال فراخواند خلق را
وی را در آن نواحی غربت رها نکرد
او را کشاند در دل طوفان و لحظه‌ای
در موج خیز لُجْه و وحشت رها نکرد
حتی کشید در دل آتش خلیل را
اما در آن شرار شرارت رها نکرد
یعقوب را به کلبه احزان اگر نشاند
او را در آن سرای مصیبت رها نکرد
موسای در محاصره را تا به نیل برد
اما میان نیل هلاکت رها نکرد..
عیسای پاک را به سر جُلُجُتَا کشاند
اما بدون لطف و عنایت رها نکرد
آن شب رسول بود و بسی تیغ آخته
او را میان موج عداوت رها نکرد
او را کشاند در دل یک غار هولناک
اما به دام اهل شقاوت رها نکرد..
از جمع دوستان دل‌آگاه خویشتن

کس را به خواب رخوت و راحت رها نکرد..
یاری او که می‌رسد از راه ناگزیر
مظلوم را بدون حمایت رها نکرد
دستی که خاضعانه به سویش دراز شد
آن دست را بدون اجابت رها نکرد

محمد رضا ترکی

گذشت سایه شب از سرم، سپیده شدم
در آفتاب دل انگیز صبح دیده شدم
من از ترانه باران، من از ترنم رود
من از گلوی گل و نای نی شنیده شدم
سپیده دم نفسم عطر سیب سرخ گرفت
رسید نور تو آن قدر تا رسیده شدم
اگرچه ذره ام از آستانه مهرم
اگرچه قطره ام از آسمان چکیده شدم
از این که روح عبادت دعاست روشن شد
برای حرف زدن با تو آفریده شدم...

سعید حدادیان

تا برویم ریشه‌ی چون تاک می‌خواهم که هست
نور می‌خواهم که هستی؛ خاک می‌خواهم که هست
قصد قربت کرده‌ام چون در طریق دوستی
اجتناب از نیت ناپاک می‌خواهم که هست
یک بیابان تشنگی می‌خواهم و شوق و جنون
قدر لب‌تر کردنی ادراک می‌خواهم که هست
سینه‌ای مشروح می‌خواهم: «آلم نشرح لک»
سوره‌ای مانند «اعطیناک» می‌خواهم که هست
خاطری آشفته یا آسوده! -فرقی می‌کند؟-
نال‌های محزون، دلی صدچاک می‌خواهم که هست
جانماز و مُهر و قرآن و دلِ سیری قنوت
سجده بر سجاده‌ای نمناک می‌خواهم که هست
خلوتی دارم که در آن با کمی راز و نیاز
ربنا در ربنا پُرواک می‌خواهم که هست
پس چرا این قدر دور افتاده‌ام از اصل خویش؟
فرصت پرواز تا افلاک می‌خواهم که هست

سیدمهدی موسوی

جز آرزوی وصل تو یک دم نمی‌کنم
یک دم ز سینه مهر تو را کم نمی‌کنم
ای آن که سربلند مرا آفریده‌ای
جز پیش آستان تو سر، خَم نمی‌کنم
گر در ازای عشق، غم عالمم دهی
با عالمی معاوضه این غم نمی‌کنم
جز راه پاک دوست یقیناً نمی‌روم
جز انتخاب عشق مسلم نمی‌کنم
چون آتش فراق تو را آزموده ام
خوف از عذاب سخت جهنم نمی‌کنم
آن شمع خاموشم که به شب‌های بی‌کسی
حتی هوای گریه نم نم نمی‌کنم
داروی درد هجر حیب است، بس کنید
من از طبیب خواهش مرهم نمی‌کنم
حیران از این تغافل خویشم که زاد راه
گاه سفر شده ست و فراهم نمی‌کنم

سید حسن حسینی

به گوش باش که اینک خدا چه می گوید
صدای معجزه ابرها چه می گوید
از این زمانه با ما غریب، خسته مشو
اگر شنیده‌ای آن آشنا چه می گوید
به دشت زل بزن ای خیره در تصوّر نور
ببین که لاله خونین قبا چه می گوید
سوار کشتی نوحی اگر، مترس از باد
ببین به لحن دعا ناخدا چه می گوید
اگر خلیل شدی، یار بت مباح دلم
تورا چه باک که آزر به ما چه می گوید
به کوه خیره شو و جلوه را تماشا کن
میان حیرت موسی، صدا چه می گوید:
«مقابلت غم نیل است و پشت سر فرعون»
در این هوای مردّد عصا چه می گوید؟

::

نگاه کن به طلوع سحر، خدا با ماست
چه بیم از آن که به ما کدخدا چه می گوید

محمد مرادی

شمیم اهل نظر را به هر کسی ندهند
صفای وقت سحر را به هر کسی ندهند
کجاست دیده روشن دلان باطن بین
نگاه نیک نظر را به هر کسی ندهند
شنیده‌ام ز بزرگان معرفت، یاران
خلوص و دیده ترا به هر کسی ندهند
چه داغ‌ها چه بلاها چه رنج‌ها باید
یقین که سوز جگر را به هر کسی ندهند
کسی که اهل شهادت نبود نااهل است
بدان که میل خطر را به هر کسی ندهند
قسم به راهب نصرانی و سه ساله شام
طواف کعبه سر را به هر کسی ندهند
دعای عهد بخوان رجعتی اگر خواهی
که درک صبح ظفر را به هر کسی ندهند

سید محمد میرهاشمی

سلام موهبت بی‌کران! خوش آمده‌ای
سلام مرحمت ناگهان! خوش آمده‌ای
سلام آیه‌تر از لحظه‌های جاری عمر
سلام بهتر از آب روان خوش آمده‌ای
سلام بر تو و بر سی سحر ستاره و نور
سلام ماه پر از کهکشان خوش آمده‌ای
تو ای خلاصهٔ باران بی‌امان حضور
تو ای چکیدهٔ هفت آسمان خوش آمده‌ای
نسیم خوش خبری آمد از مناره، چه خوب!
وزید عطر تو بین اذان، خوش آمده‌ای
بیا که باز نمک‌گیرمان کنی با عشق
کنار سفرهٔ خرما و نان، خوش آمده‌ای..
جوانه‌ها همه چشم‌انتظار مهر تواند
به باغ خشک دل ای باغبان خوش آمده‌ای
برای من که پر از شرم ماه شعبانم
بمان تو ای رمضانم! بمان! خوش آمده‌ای

فاطمه عارف نژاد

منم که لکنت محضم، گرفته بی تو زبانم
چگونه از تو نگویم؟ چگونه از تو نخوانم؟
دل شکسته ام اینجا گرفته رنگ دعا را
که غیر حرف زدن با تو رفته است توام
سلام صبح سپیدم، سلام نور امیدم
سلام دادم و دیدم: چه روشن است جهانم
گناه کردم و دیدی! گناه کردم و اما...
گذشت و رحم تو بی شک نمی دهند نشانم!
چگونه اشک نریزم؟ که نیست تاب ستیزم
ز مرگ هرچه گریزم، رها شدن نتوانم
بیا به لطف بمیران، بیا به مهر بسوزان
اگر عذابِ تو باشد که غرق در هیجانم

در این سکوت شبانه، مبارک است کلامت
به نور می رسد آخر، اگر که از تو بخوانم

محمد غفاری

در مسیر حق بجنگ ای دوست! از دشمن نترس
از هجوم نیزه قدر یک سر سوزن نترس
شمع با پروانه گفت آینده را در من ببین
دل قوی دار و از این آینده روشن نترس
هرکجا دیدی مسیر پیش رویت امن نیست
سوی من برگرد و هیچ از شرم برگشتن نترس
از تمام قصه یوسف همین یک نکته بس
دامنت را حفظ کن! از ننگ پیراهن نترس
سر به جز بار غم و تشویش و بی تابی چه داشت؟
این قدر از این که بردارندش از گردن نترس
مرگ با رویی سراسر آینه، آهسته گفت:
این که می بینی تویی! از خود بترس، از من نترس!

حسین زحمتکش

به زیر نم نم باران شقایقی مانده ست
کنار پنجره، گلدان عاشقی مانده ست
میان چشم نمانده ست قطره اشکی
ولی میان گلو بغض و هق هقی مانده ست
برای من که در این ورطه دست و پا زده ام
نه ساحلی، نه توانی، نه قایقی مانده ست
فضا فضای غم انگیز عصر پایانی ست
و پشت این در و امانده عاشقی مانده ست
مرا دلی ست که از ظلمتش گریزانم
«اذا تنفسی» من، صبح صادقی مانده ست؟!
غروب می رسد از راه و عید پشت در است
برای دیدنِ رویش دقایقی مانده ست
به شاه بیت غزل می رسم در این پایان
قسم به شعر، که قرآن ناطقی مانده ست

رضا خورشیدی فرد

آخر ماه شد و ماه نیامد آخر
سی سحر ناله زدیم آه نیامد آخر
با کلافی سر بازار نشستیم ولی
حیف شد یوسفم از چاه نیامد آخر
جان ما از غم دوریش به لب آمده است
صاحب غیبت جانکاه نیامد آخر
شام هجران رخس از سر ما رخت نیست
فجر امید سحرگاه نیامد آخر
ترسم این است دوباره به تباهی بروم
مشعل و روشنی راه نیامد آخر

**

روضه قتلگه جد غریبش سخت است
ای خدا حضرت خونخواه نیامد آخر!
مرکبش خونی و بی صاحب و گریان برگشت
ذوالجناحا، ز چه رو شاه نیامد آخر؟

مصطفی هاشمی نسب

حضرت خدیجہ (ع)

نه تنها مادرِ زهراست، ام‌المؤمنین هم هست
زنی از مردها برتر، زنی مردآفرین هم هست
نه تنها مادرِ زهراست در ظاهر، که در باطن
خدیجه مادرِ مولا امیرالمؤمنین هم هست
نه تنها اهل اسلام است، در فضلش همین کافی
که در بین مسلمانان خدیجه اولین هم هست
فقط یاور برای حضرتِ ختم‌رسولان، نه
که حتی یاور پیغمبرانِ پیش از این هم هست
و او برگردنِ اسلام گردنبند زیبایی است
و بر انگشترِ پیغمبرِ خاتم‌نگین هم هست
خدیجه بعدِ زهرا برترین زن در سماوات است
خدیجه بعدِ زهرا برترین زن در زمین هم هست
و در راهِ خدا دارایی‌اش را داده و شاد است
برای اینکه جانش را نداد اندوهگین هم هست
زنانِ دیگری هم داشت پیغمبر ولی این زن
نه تنها اولین زن بود بلکه برترین هم هست

مجتبی حاذق

او سجده به پیش غیر معبود نکرد
در راه خدا کسی چو او جود نکرد
در راه نبی گذشت از دنیایش
مانند خدیجه هیچ کس سود نکرد

علی مقدم

معطر است نسیم از غبار تربت تو
اگرچه درد بزرگی ست درد غربت تو
کجاست مثل تو بانو؟ که جبرئیل امین
سلام حضرت حق را رسانده خدمت تو
چه افتخاری از این افتخار بالاتر
که خرج دین خدا شد تمام ثروت تو!
«وَأَيْنَ مِثْلَ خَدِيجَةَ؟» برای خاتم عشق
نبوده واقعه‌ای تلخ‌تر ز رحلت تو
نه داغ حمزه، نه آزار مشرکان قریش
نبوده هیچ‌یک اندازه مصیبت تو
سلام و عرض ارادت به محضرت بانو
که دین حق شده سرزنده با حمایت تو
مقام مادری بهترین زن عالم
خدا چنین به تو داده ست مزد زحمت تو

مریم سقلاطونی

امام حسن مجتبیٰ (ع)

حسینِ اولِ طوفانِ کربلا حسن است
 فقط نه ساحل امن است، ناخدا حسن است
 علی‌ترین حسن است و حسن‌ترین علی است
 به جنگ و صلح، خداوند ارتضا حسن است
 نمی‌شناسی او را؟ حسین را بشناس!
 که مقتدا و امام حسین ما، حسن است
 حسن، مبدل سوء القضا به حُسن قضا
 امام عرصهٔ تدبیر و اقتضا حسن است
 به خاک راه نظر کرد، کیمیایش کرد
 که اسم اعظم و نورانی خدا حسن است
 به یک عنایت او شام تیره، صبح شده
 شکوه آیه «يَهْدِي لِمَنْ يَشَاءُ» حسن است
 پیمبرانه به آیین مهربانی هاست
 به چشم مردم محروم، آشنا حسن است
 حسن ادامهٔ جاه و جلالت علوی
 ادامهٔ غزل حُسن مصطفی حسن است
 کمی تجلی او «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ»
 شکوه آیه «نور» و «قُلْ أَتَمَّا» حسن است
 بلاغت سخنش در مقام مدح پدر
 نشانه‌ای است که نهج البلاغه با حسن است
 فرشته‌ها همه محو جمال گریهٔ او

که ماه روشن شب‌های ربنا حسن است
 فقیر سفره لطف و کرامتش هستیم
 سرور و راحت قلب یتیم ما حسن است
 کسی که کعبه به دورش طواف کرده ولی
 پیاده آمده تا کعبه بارها، حسن است
 گره به کار دل افتاده‌ها! امام امید،
 امام رحمت و دست گره‌گشا حسن است
 اگرچه زمزمه‌ام «یا اله» و «یا رب» شد
 قبول خاطر حق، ذکر ناب «یا حسن» است
 گناهکار برو نزد او، ملک برگرد!
 کسی که خاک رهش هست کیمیا، حسن است
 به حکم اشک، جهنم بهشت خواهد شد
 اگر بهانه باران اشک‌ها حسن است
 کسی که فقر و غنا خاکسار مقدم اوست
 کسی که فقر به راهش شود غنا، حسن است
 حسن، ادامه غوغای خیبر و صفین
 شروع نغمه جان‌بخش نینوا حسن است
 به یک اشاره او مرحب جمل افتاد
 و ذکر حیدر کرار «مرحبا حسن است»
 چه کرده با دل او زهر تلخ «آتش بس»
 اسیر تهمت یاران بی وفا حسن است

مغیره‌ها به روی منبر رسول الله
یکی نگفت که بر خلق، رهنما حسن است
جهان، تعارف او را برای چه پس زد؟
ره نجات همان جاست، هرکجا حسن است
به سایه روشن شب‌های انتظار ببین
همیشه مژده «وَالشَّمْسُ» و «وَالصَّحَى» حسن است
فقیر شو به کرم‌خانه‌اش پناه ببر
امید امت بیچاره، بخندد حسن است...

سید مهدی حسینی رکن آبادی

سیاست داشت، اما مثل حیدر بود در میدان
که تیغ تیز میدان می دهد سیّاس را برهان
سراسر عزت و فتح است و باطل کردن نیرنگ
اگر هم بسته باشد مجتبی با دشمنش پیمان..
حسن تنها نه در منزل اسیر حیلۀ زن بود
که بین لشکر خود بود تنها بین نامردان
حسن البته تنها نیست وقتی در کنار او
حسین و زینبش هستند با عباس یک گردان
به بازو حرز حیدر، بر سرش عمامۀ احمد
به روی لب همیشه ذکر مادر داشت تا پایان
پپرس از کوچۀها بعد از علی بن ابی طالب
کدامین شانه در تاریکی شب می برد آنبان؟
کسی که گرد فرشش را تبرک می برد جبریل
نشسته با موالی روی خاک و خورده آب و نان
مُعزّ المؤمنین است او پپرس از مردم نجران
کریم اهل بیت است او پپرس از سورۀ انسان..

سعید تاج محمدی

مطلع شعر من از عشق تو حیران شده است
بیت در بیت دلم بی سر و سامان شده است
عالم پیر دگر باره چه در بر دارد
گوئیا شور جوانیست که در سر دارد
لحظه آمدنش غصه نهان خواهد شد
"عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد"
و خدا خواست که یک برگ دگر رو بکند
جهت قبله نما روی به آن سو بکند
مژده آمدنش تا به پیمبر دادند
همه ذرات جهان در تب و تاب افتادند
نور خورشید ز دامان قمر می آید
چقدر طفل به مادر به پدر می آید
چهره اش ، ناز نگاهش به پیمبر رفته
کرم و عاطفه اش نیز به مادر رفته
این پسر کیست چنین جلوه محشر دارد
از همین کودکی اش هیبت حیدر دارد
ماه مهمانی حق نیز به مهمانی اوست
امشب افطار علی بوسه به پیشانی اوست
و در آن لحظه که این کودک شیرین آمد
شک ندارم که خدا نیز به تحسین آمد
تا در آئینه ی او حُسن خدا را دیدند
نام او را ز سماوات حَسَن نامیدند

بر لبان علی و فاطمه لبخند آمد
کوچه امشب به تماشای حسن بند آمد
و خداوند روی سر در افلاک نوشت
هست او سید و آقای جوانان بهشت
دشمنش خوار و ذلیل است مریض است مریض
پسر حیدر و زهراست عزیز است عزیز
در شجاعت که شده فاتح پیکار جمل
و شهادت شده در کام پسرهایش غسل
مادرش نام مرا سائل این خانه نوشت
روزی شعر مرا نیز کریمانه نوشت
پدرش گفت بیاییم و گدایش باشیم
کاش امشب همه مشمول دعایش باشیم
دلخوش از مستحبی هستم و شد ورد لبم
چون که واجب شده پاسخ بدهی مستحیم
بالب روزه تو را می دهم ای یار سلام
که کریمانه بگویی به من زار سلام
سائل خانه ات از حد و عدد بیرون است
آسمان نیز به درگاه شما مدیون است
نظری کن که در این ماه مسلمان بشویم
کاش بر سفره ی افطار تو مهمان بشویم

مهدی چراغ زاده

تو آمدی رمضان سفره ضیافت شد
شب تولد تو تازه ماه رؤیت شد
همین که در دو جهان کار تو کرامت شد
خیال من دگر از روز حشر راحت شد
به شکر آنکه برای خدا حسن شده‌ای
چهار رکعت یومیه‌های من شده‌ای
همیشه پشت در خانه تو مهمان است
بیا ز خانه که در کوچه راهبندان است
هرآنکسی که گدایت نشد، پشیمان است
الا که گوشه‌ای از سفره تو ایران است
چه خوب می‌شد اگر قبر تو در ایران بود
شب ولادت تو صحن تو چراغان بود

محمد رسولی

در ساحل زیبای دو دریاست ظهورت
ای هر دو جهان مست تو و ساغر نورت
افطارِ علی بوسه‌ای از جام دو چشمت
کوثر سر ذوق آمده از مستی و شورت
با پای پیاده نرو ای قبله! تو بنشین
تا کعبه سراسیمه بیاید به حضورت
در کوچه، دلِ مرده‌ی من منتظر توست
تا زنده شود رقص کنان، وقت عبورت
از دست تو نان داشت عجب عطر عجیبی
این شعله‌ی عشق است مگر زیر تنورت
چون لوح و قلم مستم و صد بار نوشتم:
دیوانه آقای جوانان بهشتم

قاسم صرافان

A decorative frame with a light gray border and a white center, featuring a scalloped, ornate shape. The text is centered within this frame.

شب‌های قدر

تشنه‌ام این رمضان تشنه‌تر از هر رضانی
شب قدر آمده تا قدر دل خویش بدانی
لیلة‌القدر عزیزست بیا دل بتکانیم
راستی روزه مگر چیست؟ همین خانه‌تکانی
ماه کنعان! ندهد سلطنت مصر فریبت
تو چرا مثل پدر نیستی ای یوسف ثانی؟
نیست تقصیر عصا، معجزه موسوی ات نیست
کاش می‌شد که شعیبت پذیرد به شبانی
بی‌نشانان زمین، زنده به‌گوران زمانیم
همه همسایه‌مرگیم، همین است نشانی

علیرضا قزوه

بیا بشنو امشب خیره‌های تازه
خبر می‌دهند از سفرهای تازه
بیا فکر کن بعد از این ای کبوتر!
به پرواز با بال و پرهای تازه
شنیدم که امشب برای تماشا
به ما می‌گشایند درهای تازه
بیا عاشقی کن همین لحظه‌ها را
که معشوق دارد نظرهای تازه
که امشب بگیرند حکم شکفتن
در این باغ، خونین جگرهای تازه
که یک روز بی‌سر شوند و درآرند
از اسرار ناگفته سرهای تازه
تو هم کربلایی شو ای دل! بیارای
شبت را به شمس و قمرهای تازه
از این کهنگی‌ها رها باش و در خود
ببین بعد از امشب سحرهای تازه

حسن زرنقی

بیا سنگینیِ بار گناهم را نبین امشب
مقدّر کن برایم بهترین‌ها را همین امشب
برای استجابت فرصتی بهتر نخواهم یافت
گره خورده‌ست احیا با امیرالمؤمنین امشب
تمام عمر با خود، گرم جنگی تن به تن بودم
به دیدارت می‌آیم از جدالی سهمگین امشب
پناه من همین سجاده و تسبیح و قرآن است
نگاهی کن به این درمانده‌گوشه‌نشین امشب
شب قدر است و جا خوش کرده بغضی در گلوی من
مقدّر می‌شود آیا برایم اربعین امشب؟
به فردایم امیدی نیست، اکنون دستگیری کن
همین حالا، همین حالا، همین امشب، همین امشب

رضا ابوذری

آه ای انسان به دریا می‌رسی پس رود باش
تا قیامت بیشتر فرصت نداری، زود باش
ای دل اینجا گوشه‌ این خانه بازار تو نیست
بشکن و آئینه در آئینه نامحدود باش
تا پیچد در جهان آوازه‌ایت های‌های
گریه‌های بی صدای هر شب داود باش
آخرین ذکری که آن درویش می‌فرمود کو؟
آخرین ذکری که آن درویش می‌فرمود باش
من سر از این عشق هرگز برنخواهم داشتن
باز ای شمشیر زهرآلود، خون‌آلود باش

مهدی جهاندار

سلام بر شب زیبای قدر تا سحرش
قطار باغ بهشت است و باز مانده درش
به سمت و سوی دلم آمده ست و سوزنبان
فرشته‌ای ست که قرآن گرفته روی سرش
صدا از آینه و سنگ در نمی‌آید
کسی که غرق تو باشد نمی‌رسد خبرش
شبی ست روز تر از صد هزار سال و دریغ
از این دلی که در این شب شکسته بال و پرش
سیاه نامه تر از خود... تو آبرو دادی
خودت مریز، خودت جمع کن، خودت بخرش
بگیر دست زمین را، زمانه ی تلخی ست
ببر زمین و زمان را به سمت خوب ترش
کجاست آن که به تقدیر خلق آگاه است
سلام و عرض ارادت، به ساحت نظرش
مسافران قطار بهشت در شب قدر
دعا کنید که او باز گردد از سفرش

نغمه مستشار نظامی

کشاندم با چه رویی خویشتن را تا به اینجا من
به مسجد دعوتم کردی چه کاری داشتی با من؟
ملایک بندگان را صلا دادند اما حیف
چه شب‌ها تا توام خواندند و جا ماندم چه شب‌ها من
هبا بود و هدر یک سال پیش از این و امشب هم
کتابت می‌شود تقدیر یک سال من اما من ...
سعادت یا شقاوت؛ هان؟! چه تقدیری رقم خورده‌ست
چه راهی را از امشب می‌روم تا صبح فردا من
خدا جار است در دل‌ها و از این مهر بی‌پایان
تمام مردم امشب توشه می‌گیرند الا من
هواخواه کدامین دیدگاهی؟ نور یا ظلمت؟
پس از این بی‌قرار چیستی ای چشم تردامن!
ببار ای چشم تا امشب نریزی آبرویم را
مبادا او که خوابیده‌ست من باشم مبادا من
شب قدر است قدر خویش را می‌دانی آیا تو؟
شب قدر است قدر خویش را می‌دانم آیا من؟

محمدحسین نجفی

حضرت علی (ع)

اگر نوبهارم، اگر زمهریرم
اگر آبشارم، اگر آبگیرم
اگر تیره مانند شب‌های ابری
اگر مثل خورشید، روشن ضمیرم
تپش جوش اگر مثل امواج دریا
عطش نوش اگر مثل خاک کویرم
اگر هرچه هستم، سحر، شب، طرب، غم
فقیرم، فقیرم، فقیرم، فقیرم
همینم که هستم، همین روح خاکی
اگر بر گلیمم، اگر بر حریرم
رها از حصار نفس‌گیر حرصم
مگیرید خرده اگر بر حصیرم
لبالب ز شعرم، لبالب ز آتش
اگر لب گشایم، اگر گُر بگیرم...
گزیر و گریزی مرا نیست از عشق
«که بر عهد و پیمان روز غدیرم»
علی بوده تا بوده ورد زبانم
«شناسند مردان، صغیر و کبیرم»
اگر خفته‌ام، با علی هم خیالم
اگر می‌روم، با علی هم مسیرم
مرا علی را فقط دوست دارم

کلام علی را فقط می‌پذیرم
اگر بی‌علی شاد باشم، بگریم
اگر بی‌علی زنده هستم، بمیرم
علی بوده در بیقاراری، قرارم
علی بوده در گم‌شدن، دستگیرم
اگر از کلامم نظر برندارد
به شش‌گوش گیتی نیایی نظیرم
علی عزتم داده گر عزتی هست
اگر نه حقیرم، حقیرم، حقیرم

مرتضی امیری اسفندقه

هر نصر من الله به شمشیر علی بود
 هر فتح قریب از دل چون شیر علی بود
 در خیبر و بدرش همه یک پارچه گفتند:
 پیروزی اسلام به شمشیر علی بود
 آن ریشه که بر کاخ معاویه درافتاد
 پیداست که از نعره تکبیر علی بود
 در سینه اگر بغض علی داشت عجب نیست
 چون سینه دشمن هدف تیر علی بود
 یک قوم در اندیشه تحقیر علی بود
 یک طایفه مشغول به تکفیر علی بود
 گفتند و نماندند ولی نام علی ماند
 الحق که علی شاهد تکثیر علی بود
 حتی به سکوتش کمر تفرقه خم شد
 این وحدت ما حاصل تدبیر علی بود
 صد رنگ عوض کرد بشر در طی ایام
 تاریخ کجا شاهد تغییر علی بود؟
 فرمود که دوزخ چه بسا خلق نمی شد
 در هر دل اگر مهر فراگیر علی بود
 پیغمبر ما آینه حسن خدا بود
 در آینه هر آینه تصویر علی بود
 هنگام سحر فاطمه بر منبری از نور

با یازده آئینه به تفسیر علی بود
از خاک نجف شاخه انگور بر آمد
این معجزه تاک به اکسیر علی بود
ایوان نجف! هان تو شهادت بده فردا
این دل همه عمر به تسخیر علی بود

جواد محمدزمانی

نمی دانم چه کردی ای علی جان با دل و جان ها
که با زلفت گره خورده ست گیسوی پریشان ها
اگر نام تو بر دل بگذرد دلشوره بی معناست
هراسان از عبور کشتی نوحند طوفان ها
وگر دنیا شکار آتش نمرودیان گردد
میان شعله از مهر تو می روید گلستان ها
زمین چون دانه تسبیح در مشت تو می چرخد
به خاک پای قنبرهاست می بالند خاقان ها
چه مجنون ها که در زیر و بم تاریخ، ابوذروار
به عشقت، سر درآوردند از کوه و بیابان ها
جوانمردان و عیاران... قلندرها و درویشان...
سلوک زیستن را در تو می جویند عرفان ها
تویی سنگ محک ای اعتبار حق که می سنجند
خلوص خویش را در هیئت عدل تو میزان ها
کلام حق که هرگز بر زمین باقی نخواهد ماند
به روی نیزه ها رفتند روزی گرچه قرآن ها
تو را در شرق و غرب گیتی ای خورشید عالمتاب
پرستش می کنند اهل کتاب و نامسلمان ها
علی مولا علی مولا علی مولا علی مولا
جهان مست است از این قوالی فاتح علی خان ها
از آن روزی که آیین تغزل در وجود آمد

شکوه مدح نامت بوده زینت بخش دیوان‌ها
 علی، تنها، همین نام علی شاید به کار آید
 که وصفت بر نمی‌آید از این القاب و عنوان‌ها
 به مدح ذوالفقارت هم کمیت شاعران لنگ است
 قلم در دستشان باری، دهد هر قدر جولان‌ها
 شکاف خانه کعبه گواه روشنی دارد
 چنان سوی چراغی در دل تاریک دوران‌ها
 خدا آغوش رحمت را به روی خلق خود وا کرد
 کلید کعبه‌اش هر چند باشد دست شیطان‌ها
 جهان اعرابی گمگشته‌ی راه است و می‌باید
 بجوید قبله را از نور ردّ پای سلمان‌ها
 صراط المستقیم‌ی جز علی پیدا نخواهد شد
 در ایوان نجف محو خداوندند حیران‌ها
 هزاران بار اگر از دار عشقت سر در آوردیم
 دگر بار ای علی جان با تو می‌بندیم پیمان‌ها
 اگر حتی کسی ذکر شب و روزش علی باشد
 در آن دنیاست از کم کاری‌اش جزء پشیمان‌ها
 ولی دارد محبت در مرامت آنچه‌ان شأنی
 که می‌بینی به چشم خود کم ما را فراوان‌ها

هموار می شود همه ی راه با علی
 چون مبتلا شده ست زبانم به " یاعلی "
 تردید، وسوسه ست، ببند این نماز را
 قدری نگاه کن که بؤد مقتدا علی
 لبریز از هوای علی باش دم به دم
 تا دست بر سرت بکشد بی هوا علی
 گاهی صدای دل برسد بیشتر به او
 پس با زبان دل بزن امشب صدا علی
 تنها نشان راه علی بی نشانگی ست
 این گونه باش تا بروی باز تا علی
 حالم شبیه آن گل از شاخه چیده است
 اشکم گلاب تلخ شد از غصه یاعلی
 هرشب سکوت شاهد رزاقی اش شده ست
 شب بی نشانه بود چنین، بارها علی
 من بی قرار زنده شدن بعد مردنم
 شاید که چشم های مرا کرد وا علی

عباس صفری

در روزهای شب زده دلخواه من علی ست
خورشید من، ستاره‌ی من، ماه من علی ست
از رنج روزگار غمی نیست در دلم
سمت خداست راهم و همراه من علی ست
از وحشت مسیر بیابان مرا چه باک؟
چشم و چراغ من بلد راه من علی ست
عمری به حال من نگران است و مهربان
چشمی که گریه می‌کند از آه من علی ست
جاری ست در صدای ابوحمزه و کمیل
ورد شب و دعای سحرگاه من علی ست
آری علی، که نام خداوند، نام اوست
دیگر چه جای شبه که الله من علی ست؟
راه نجات چیست؟ سوالی مفصل است
در یک کلام پاسخ کوتاه من علی ست

محمد میرزایی بازرگانی

علی به سوی خدا رفت سمت جان علی
و کاش بگذرد آهسته ساربان علی
نشسته اشک یتیمی به چشم نخلستان
درانتظار قدم‌های مهربان علی
که سفره‌های تهی هرشب از تو سیرابند
به روزی از تو گرفتن به قرص نان علی
مسیر روشن حق در کلام تو گویاست
بلاغت از تو گرفته است از زبان علی
سیاهیان که به شب دست عدل را بستند
و صبر غربت سنگین داستان علی
خوشا حصیر و گلیمی که زیر پای تو بود
خوشا به چاه و به نعلین و ریسمان علی
مرا به هر دو جهان کاش با تو بشناسند
و نامان بنویسد به دوستان علی

سعاده سادات حوائجی

مهیا کن دلت را تا ببینی
درون چاه، دریا را ببینی
که امشب باز نخلستان! تو باید
علی را بی کس و تنها ببینی

بگو یاری کنیدش تا بماند
علی باید امام ما بماند
مگر مُرده ست کوفه؟ وای بر ما
چرا باید علی تنها بماند؟

علی تفسیر قرآن بود مردم!
دلش همزاد ایمان بود مردم!
به رنگ سرخ این محراب سوگند
علی هم یک مسلمان بود مردم!

سید محمد بابامیری

دردا که از دیار شما رخت بسته است
مردی که روزگار دلش را شکسته است
بعد از علی شرافت و ایمان یتیم شد
زنجیر استوار عدالت گسسته است
اقرار می‌کند که چون او را ندیده است
دنیا که بر فضایل او چشم بسته است
زین پس به شأنهٔ چه کسی تکیه می‌دهد
دنیا که از هجوم ستم سخت خسته است
بعد از علی جهان به تباهی سلام کرد
بی آفتاب او به سیاهی نشست است

محمد رضا ترکی

با اینکه به هر غمی طیب است علی
غمخوار یتیم است و حبیب است علی
هرگز شب قدر از خودت پرسیدی
اینقدر برای چه غریب است علی؟

لبخند خداست طرح لبخند علی
احسنت به خود گفته خداوند علی
حق با علی است و او جدا از حق نیست
دنیا به خودش ندید مانند علی

صامره حبیبی

ایران و انقلاب اسلامی

به نام نامی پاک یزدان بخوان از ایران
 که مهد علم است و مهد ایمان، بخوان از ایران
 بخوان بخوان تا که گوش هر دشمنی شود کر
 به کوری چشم شور شیطان بخوان از ایران
 مرام تو حیرت آور است ای شکوه مانا
 کلام تو همچو تیغ بران، بخوان از ایران
 سرود رود و جنون صحرا و شور دریاست
 به صوت باران، به لحن طوفان بخوان از ایران
 زمان هم بستگی ست آری، دودستگی نه
 بده به هرچه جدال پایان، بخوان از ایران
 وطن پرستا! چه جای کتمان عشق و شور است؟
 محبتت را مکن تو پنهان بخوان از ایران
 سخن شناسا! به لب نیاور کلام باطل
 به جای حرف از فلان و بهمان بخوان از ایران
 به سربلندی تو ای مسیحی، تو ای کلیمی
 تو ای مجوسی تو ای مسلمان بخوان از ایران
 نشستن ما همان و در خود شکستن ما
 همواره همراه سربداران بخوان از ایران
 در این حرم زیر سایه پرچم حسینیم
 شهید او باش و بگذر از جان، بخوان از ایران

اگر بیاید به سوی تو نامه‌های تسلیم
بکش بر آن نامه خط بطلان، بخوان از ایران
تو می‌روی تا مدافع این حریم باشی
شهید سرزنده! زیر قرآن بخوان از ایران
تو عهد خون بسته‌ای که پای وطن بمانی
برای احیای عهد و پیمان بخوان از ایران
چه صبح امن و چه روز جنگ و چه شام فتنه
بخوان از ایران، بخوان از ایران، بخوان از ایران

عباس همتی

کی از تهدید می ترسیم و از تحریم می میریم؟
بکش ما را! که با هر مرگ جانی تازه می گیریم
هوای کربلا با ماست، با هر شور عاشورا است
سر جاری شدن داریم اگر اشکی سرازیریم
میان ما و آب و خاک و آتش سخت پیوندی ست
که ما همزاد تمثیلیم و فرزند اساطیریم
جهان تکرار نام ماست، ابر و باد و بارانیم
اگر با جوشش هر چشمه‌ای در حال تکثیریم
غم نان نیست، باری بر شکم‌ها سنگ می بندیم
نمی خواهیم جز خون جگر، از جان و دل سیریم
اگر عقل است این دلخواه، اگر عشق است بسم الله
برآور دست آرش‌گون که ما در چله‌ها تیریم
«فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم»
سر باز ایستادن نیست، ما امواج تقدیریم

علی داودی

مثل ایران سخت باش و مثل ایران ساده باش
ما همه یکبار می میریم، پس آزاده باش
ما همه یک خانواده بر سر یک سفره ایم
باقری باش و سلامی باش و حاجی زاده باش
رود باش و سمت دریا راه خود را باز کن
هم وطن هم ریشه هم خون در مسیر جاده باش
پیش ظالم، سر فرود آوردن اوج ذلت است
پیش مظلومان ولی تا می شود افتاده باش
پشت در پشت همیم و دست در دست همیم
در دل طوفان، شبیه سروها ایستاده باش
می توانی پرچم تسلیم برداری ولی
آن که با سیلی جواب دشمنش را داده باش
این مرام حضرت مولاست هنگام نبرد
روزها شمشیر باش و نیمه شب سجاده باش
زیر لب تکرار کن «هیئات منّا الذّله» را
حاج قاسم باش و یک پایان فوق العاده باش

ابراهیم زمانی

تا پرچم سبز و سفید و سرخ ایران
در آسمان‌ها هم‌نشین آفتاب است
«الله اکبر» ضامن پیروزی ماست
«الله اکبر» ضامن این انقلاب است

ما تا ابد در راه میهن پاکبازیم
ما وارثان عشق و ایمان و نمازیم
دلبسته عباس‌های سرفرازیم
لب تشنگی در زادگاه ما ثواب است

کابوس اهریمن، مسلمان بودن ماست
بر پشت بام «الله اکبر» گفتن ماست
کاخ سفید پادشاهان دروغین،
بامشت مردان و زنان ما خراب است

با قامت سرو شهیدان، استواریم
حتی زمستان هم که باشد در بهاریم
از دشمنی دشمنان ترسی نداریم
اینجا تمام نقشه‌ها نقش بر آب است

اینجا تمام مشت‌ها: «الله اکبر»
اینجا امید قلب‌ها: فدای بهتر
این خانه آه مردمش بسیار گیراست
اینجا دعای مادرانش مستجاب است

وحیده افضلی

طوفان، حریف ساحل این انقلاب نیست
آینه‌ای مقابل این انقلاب نیست
از ابر، آفتاب، هراسان نمی‌شود
یک ذره ترس در دل این انقلاب نیست
با دشمنش بگو که درختی تناور است
دیگر بگو اوایل این انقلاب نیست
وادادگی و سازش و تسلیم مطلقا
راه امام راحل این انقلاب نیست
از آرمان خود هم اگر دور مانده است
تقصیر ماست، مشکل این انقلاب نیست...

زهرا سپه‌کار

هان! چه می‌خواهید از این کوه، استواری بیش از این؟
در نگاه آفتاب امیدواری بیش از این؟
خط به خط اِنَّا فَتَحْنَاهُمْ، ما را خوانده‌اید؟
بیش از این‌ها قله نزدیک است آری بیش از این...
بر سر پیمان خود تا دادن جان می‌رویم
سنگ قبر ما: شهادت... ماندگاری بیش از این؟
دانه دانه سر برآوردیم از خاک غدیر
ما سپیداریم، آیا ریشه‌داری بیش از این؟
رود رودیم و نمانده راه تا دریا شدن
آیه‌های انقلاب ماست جاری بیش از این!

طاهره سادات ملکی

نامتان تا همیشه جاویدان
چون بلندای پرچم ایران
بادها از شکوه غیرتتان
می‌وزند از سهند تا تفتان

یادتان لحظه لحظه جاری باد
در غزل‌های رود رود وطن
ای که از اقتدارتان چون کوه
با شکوه است نام میهن من

سیلان، قرص ایستاده اگر
خاطرش جمع از حضور شماست
دل دریایی خزر بی شک
جلوه‌ای از دل صبور شماست

بندهٔ این و آن نبودن را
سروها از شما می‌آموزند
چشمه‌های وطن پر از تپش‌اند
به شما یان که چشم می‌دوزند

سبز سبز است تا همیشه وطن
تا شما بی دریغ بارانید
هر نفس گرم مهر با مردم
دشمنان را هماره طوفانید

فکرتان نور، ذکرتان روشن
در افق‌های بی‌کران ظهور
محو گمنامی شما میهن
این برومند نامدار غیور

میشم یوسفی

هر چند شاخه شاخه ز پاییز دلخوریم
ما ریشه‌ایم، از نفس باغ‌ها پریم
هم خون چشمه‌ایم، اگر پاک و روشنیم
آئینه باوریم، اگر در تبلوریم
ما از گمانه‌های تیرها فراتریم
ناگاه رویشیم، ورای تصوّریم
ما را دوباره از رجزِ بادها بپرس
بیهوده نیست فصل بلند تفاخریم
با باغبان بگویی که عمرت بلند باد!
آنک به رغم سعی تبر در تکثیریم
از برگ برگ بیعتمان می‌شود شنید
از باغ با اصلت‌مان دل نمی‌بریم

سیده اعظم حسینی

ای خنجر آب دیده، ما تشنه کارزاریم
 لب بسته زخمیم اما در خنده، خون‌گریه داریم
 تا سرزند آفتابی، هرگز ندیدیم خوابی
 از چشم سرخ شرابی، پیدا است شب زنده داریم
 با سم اسبان تکاندیم از کوه‌ها خستگی را
 ماییم از نسل خورشید، برقله‌ها تک سواریم
 تا کاروانِ پس از ما، پیدا کند راه از چاه
 یارد پایا که پایی در جاده جا می‌گذاریم
 هرچند حالا خموشیم، وقتش رسد می‌خورشیم
 یک روز خرما فروشیم، یک روز بالای داریم
 «امشوا إلى الموتِ مشيا...» این است جانبازی ما
 یعنی که فرزندِ حیدر لب تر کند ذوالفقاریم

محمد مهدی خانمحمدی

ایران عزیز، ای وطن، ای خاک فرهمند!
ای سایه مهرت به سرم، سرو تنومند!
ای بخت سفید، ای گل سرخ، ای نفس سبز!
ای حک شده بر سینه تو نام خداوند!
چندان که تویی دیر و کهن در دل تاریخ
ایام ندیده ست دیاری به تو مانند
درد تو به جانم که بسی درد کشیدی
از چشم حسادت که فلک سوی تو افکند
سرسبز جوانه بز و در جریان باش
گل کن که خداوند به رویت زده لبخند
طوفان نرساند به شکوه تو گزندی
تا پشت تو هستیم به نستوهی الوند
بر سینه زده کوه دنا سنگ غمت را
ای آینه صبر تو البرز و دماوند
از صخره در راه، هراسی به دلت نیست
ای رود خروشنده تر از کرخه و اروند
برخاسته خورشید تو از سمت خراسان
پیچیده به گیسوی تو گل های نهاوند
جاری شده ای در رگ خشکیده دنیا
اسطوره شدن خورده به تاریخ تو پیوند
عشقی و هنرهای تو بالنده به عشق است
جانم به فدایت شود ای خاک هنرمند

مثل کوه، استوار ایستاده‌ایم
بی‌قرار و برقرار ایستاده‌ایم
بادهای هرزه آمدند و می‌روند
ما در اوج اقتدار ایستاده‌ایم..
مرگ پایِ دارِ عشق، آرمان ماست
پای دوست، پایدار ایستاده‌ایم
با دل حسین عهد عشق بسته‌ایم
مثل مرد، پای کار ایستاده‌ایم
کار، زار می‌شود برای دشمنان
در میان کارزار ایستاده‌ایم
بر کشیده تیغ قهر و خشم از نیام
در رکاب ذوالفقار ایستاده‌ایم..
فصل‌های سختِ سرد و زرد رفتنی‌ست
تا رسیدن بهار ایستاده‌ایم

محمود شریفی

من دماوندم، همان در باد و بوران ایستاده
آن که مثل سرو محکم بین طوفان ایستاده
عشق را با جان خود می سنجد و شهد شهادت
هر که با نور یقین در راه ایمان ایستاده
آیه های حق نمی سوزد میان شعله و دود
سرزمینم با همین آیات قرآن ایستاده..
میرزای جنگلی، ستارخان، آرش، سیاوش
این حرم از حرمت خون شهیدان ایستاده
میهن من قول داده تا ابد آزاده باشد
سال ها بر شیوه این عهد و پیمان ایستاده
شهرهایش، روستاهایش، تمام تار و پودش
عاشقانه رو به خورشید خراسان ایستاده
ریشه در این خاک دارم، مثل پرچم بی قرارم
کوه ایمانم که عمری پای ایران ایستاده

ماهرخ درستی

ایثار و شہادت

بسیجیان علی دم به دم شهید شدند
که هم کنایه شنیدند و هم شهید شدند
بسیجیان علی را شهادت این گونه ست
که کوثرانه به چندین رقم شهید شدند..
بسیجیان علی سال های پیش از این
به روضه با غزل محترشم شهید شدند!
بسیجیان علی از قدیم زینبی اند
اگر به راه دفاع از حرم شهید شدند
گاهی کلنگ به دست مناطق محروم
گاهی به مدرسه ها با قلم شهید شدند
به اربعین حسینی بسیجیان علی
به درب خانه در اوّل قدم شهید شدند
بسیجیان علی شیعیان زهرایند
اگر حساب کنی، تازه کم شهید شدند!
بسیجیان علی عاشقان عبّاسند
شدند کرب و بلا هم قسم، شهید شدند
بسیجیان علی را به تشنگی بشناس
بین که زیر کدامین علم شهید شدند
ولی من و تو چه کردیم؟ ادّعا کردیم!
بسیجیان علی دست کم شهید شدند!
به خون خویش نوشتند صبح نزدیک است
بسیجیان علی صبحدم شهید شدند

بسیجی قطره قطره شمع شد در پای میهن سوخت
بسیجی در میان شعله‌های شوم دشمن سوخت
بسیجی سنگ تهمت خورد اما در خودش نشکست
بسیجی صاف و ساده مثل یک آئینه روشن سوخت
بسیجی داغ دل‌ها دید و دائم خون دل‌ها خورد
بسیجی لاله‌ای شد، بی صدا در چشم گلشن سوخت..
بسیجی آرمان بود و به زیر دست و پا آن شب
به جرم ناسزا بر آرمان‌هایش نگفتن، سوخت
بسیجی بی سلاح آمد به میدان، دم نزد اما
بسیجی دست خالی در هجوم سنگ و آهن سوخت
بسیجی، گاه در مسجد، بسیجی، گاه در میدان
بسیجی در دفاع از خاک و دین با جان و با تن سوخت

حسن زرنقی

زخم کاری در دل آتش شده تن پوش تو
شعله غوغا می کند در غربت آغوش تو
ای شکوه خفته در خون، این خزان با تو چه کرد؟
شد بهار نسترن ها ارغوانی پوش تو
بید مجنونی نداری تا پریشانت شود
جای مادر باد شیون می کند در گوش تو
پر کشیدی بی هواری به آغوش بهشت
آسمان سر می گذارد بعد از این بر دوش تو
عطر لبخندت اگر چه سوخت اما تا ابد
با شمیمش قاب ها را می کند مدهوش تو
پخش خواهد شد سحر از شانه گلدسته ها
با طنین هر اذان خاکستر خاموش تو

فرزانه قربانی

ای خوشا در راه اقیانوس طوفانی شویم
در طواف روی جانان غرق حیرانی شویم
کربلا غیر از اطاعت نیست، یاران العجل!
در مسیر جمکران باید جمارانی شویم
پای درس فاطمه آموختیم این عشق را
در غدیر معرفت با شوق قربانی شویم
صبح نزدیک است این شام پریشان حال را
باید اکنون عازم پیکار پایانی شویم
من ز لبخند شهیدان اینچنین فهمیده‌ام
دشمنان مورزند... ما باید «سلیمانی» شویم!

حسین مودب

برگشته‌ای به زندگی جاودانه‌ات
ای نفس مطمئنه! رسیدی به خانه‌ات
او از تو راضی و تو از او... با خدای خود
این‌گونه است رابطه عاشقانه‌ات
مرد همیشه فاتح میدان! شهادتت
فتح الفتوح توست که از هر کرانه‌ات -
سیل ارادت است که جاری ست سمت تو
دشمن خیال کرده که گشته ست مانع؟!
جان داده‌ای... نه! تازه کنون جان گرفته‌ای
وقتی که پر شده همه جا از نشانه‌ات
حالا کجاست تا بگذارند از غمت
جامانده‌های راه تو سر روی شانیه‌ات
از بس که در مصیبت مادر گریستی
روضه رسیده است به دفن شبانه‌ات..

سعیده اسماعیلی

دی بود و درد بود، زمستان ادامه داشت
 آن سوی پنجره تب طوفان ادامه داشت
 از چشم آسمان کبود آیه می چکید
 فصل نزول سوره باران ادامه داشت
 انسان پراز دریغ، پراز غم، پراز قصور!
 عصر هزارساله خسران ادامه داشت
 شب ناگهان رسید و سر صبح را برید
 صبحی که روز بعد، کماکان ادامه داشت
 بر رحل نی تلاوت خون بود و تا ابد
 بغض غریب قاری قرآن ادامه داشت
 عمری شهید بود و شهیدانه پر کشید
 اما هنوز در دل میدان ادامه داشت
 جغرافیای عشق به نامش قیام کرد
 تشییع او به وسعت ایران ادامه داشت
 می رفت و گریه های سپاهی سیاه پوش
 در امتداد خیس خیابان ادامه داشت..
 ذکر بهار بود و لب غنچه های سرخ
 شور جوانه در دل گلدان ادامه داشت
 دی بود و درد بود و زمستان... ولی هنوز
 در دشت، لاله لاله بهاران ادامه داشت

هرچه از غم می شود جام بلا سرشارتر
مستی این جام، جان را می کند هشیارتر
لاله زار دیگری می روید از خون شهید
باغ با هر آبیاری می شود پر بارتر
پیر ما فرمود - اما دشمنان کور و کردند -
ملت ما با شهادت می شود بیدارتر
شاهدان قدسی جنّات اعناب و نخیل
چشم شان هرگز نخواهد شد به روی دار، تر
دم به دم کشتند ما را عاقبت اما چه شد؟
دشمن ما خوارتر شد خوارتر شد خوارتر
با شهادت زنده تر شد انقلاب ما ولی
روح آن ها بیشتر از پیش شد مردارتر
انتقامی سخت در پیش است هان ای دشمنان!
روزتان خواهد شد از شب هم پس از این تارتر
روزهای اندکی مانده ست تا صبح ظهور
یارتر باشید با او مهدیاران! یارتر

علی سلیمیان

سخت تر از این که روز از کفر و ایمان بگذریم
 سخت تر از این که از شب با غم نان بگذریم
 سخت تر از این که از خیر همان یک لقمه نان
 با وجود درد بی درمان دندان بگذریم
 سخت تر از این که همچون کودکان گل فروش
 با نگاه مضطرب از هر خیابان بگذریم
 سخت تر از این که با پای برهنه تشنه لب
 از میان خارهای یک بیابان بگذریم
 سخت تر از این که چندین روز قبل از اربعین
 بی گذرنامه شبی از مرز مهران بگذریم
 سخت تر از این که شام جمعه با دلواپسی
 از خیابان ولی عصر خندان بگذریم
 سخت تر باشد که در بین بلاد مسلمین
 هر کجا که خواستیم از حکم قرآن بگذریم
 در وصیت نامه ها گفتند و گفتند از حجاب
 با چه رویی از روی خون شهیدان بگذریم؟!
 چادر صدیقۀ اطهر شهادت می دهد
 ما برای آرمان خویش از جان بگذریم

رضا خورشیدی فرد

مقام معظم رهبری

کیست این رودی که اقیانوس دارد در صدایش
 هفت دریا را به وجد آورده موج و ماجرایش
 از افق‌های سراسر ابر باکی نیست او را
 می‌شود پیدا کنی خورشید را در چشم‌هایش
 گام برمی‌دارد و با روح کوهستان هماهنگ
 می‌رود تا قله‌های بکر دنیا ردپایش
 از قنوتش بغض آهوهای بسیاری گذشته
 نسبتی دارد غم پروانه‌ها با ربنایش
 هم شهید است و شهیدان هر زمان هم عهد اویند
 هم غریب است و غریبان جهان‌اند آشنایش
 لب به نفرین کردن فرعونیان وا کرده اما
 از قلم ننداخته آسیه‌ها را در دعایش
 بتکده در خواب می‌بیند تبر دستش گرفته
 نیل یاد حضرت موسی می‌افتد با عصایش
 غیر انگشتر که خواند «اِنَّ مَعِيَ رَبِّي» اش را
 هیچ‌کس درکی ندارد سِرِّ او را با خدایش
 ترسی از تهدید و امیدی به دشمن؟! هیچ و هرگز
 از خدا و با خدا بوده همه خوف و رجایش
 چون امانت را به دست صاحبش باید رساندن
 بار یک تاریخ غم را می‌برد بر شانه‌هایش
 کاش باران باشد و گل باشد و آیینه‌روزی
 من هم «ای ایران» بخوانم در شب شعری برایش

فاطمه عارف نژاد

یک صدا، شانه به شانه، پشتتان می ایستیم
جان ایران! با شما تا پای جان می ایستیم
اهل هرجایی از این خاکیم، رستم زاده ایم
رو به روی دیوخواهای زمان می ایستیم
جان بخواه از ما! سیاوش وار در راه وطن
در هجوم شعله ها پیر و جوان می ایستیم
ننگتان باد ای امان نامه نویسان جهان!
ما کنار سرور آزادگان می ایستیم
تارجهای ابالفضلی صدای نسل ماست
سربلند و مقتدر در این جهان می ایستیم
از تبار کاوه ایم، ای مار بر دوشان قرن!
در نبرد نور و ظلمت بی گمان می ایستیم
گردی از خاک وطن را برده باشد گرنسیم
باز چون آرش در اوج داستان می ایستیم
یا علی گفتیم و دوشادوش پرچمدار او
تا ابد پشت امام عصرمان می ایستیم

طیبه عباسی

«إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» شد نقش نگین تو
جان داده به یک ملت، ایمان و یقین تو
این زمزمه فتح است، آید ز یسار تو
این مژده پیروزی ست، آید ز یمین تو
بر شانه تو دیدیم، ما شال سیادت را
این شال سیادت بود، یا جبل متین تو؟
فریاد رسای تو از حنجر عاشورا است
در گوش جهان پیچید یک عمر طنین تو
در دست تو پرچمدار! تا بیرق عباس است
باکی نبود در دل، از خصم لعین تو
این خاتم نصر است و زیننده دست توست
«إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» شد نقش نگین تو

یوسف رحیمی

این سرو ایستاده بگو از تبار کیست؟
شمشیر آب دیده او ذوالفقار کیست؟
مرحب! دوباره خاطرات را مرور کن
خیبر! بگو شکستن تو شاهکار کیست؟
دوران کدخدای جهان رو به آخر است
دنیا ببین که دوره نو، روزگار کیست؟
لرزید زیر پای کسی سقف آهنین
این ضربه از قدم زدن استوار کیست؟
دیدید در میانه میدان، جهانیان!
رعد و شهاب و فتح که در اختیار کیست؟
از کوهپایه های زمین ما گذشته ایم
نزدیک قله رفتن مان وامدار کیست؟
سجاده اش گواه دل بی قرار اوست
در گریه های نافله، چشم انتظار کیست؟
هر خطبه اش تداعی نهج البلاغه است
دنیا! ببین که سید ما از تبار کیست؟

عاطفه خرمی

کی زمین دیده در این صحرا بهاری این چنین
 در دل طوفان سختی ها قراری این چنین
 جمع یاران جمع و مستان مست و ساقی می رسد
 خوش به حال عشق با ایل و تباری این چنین
 در طوافش صد قمر می چرخد و عمری زمین
 آرزو دارد بگردد در مداری این چنین
 در نبرد حق و باطل هر امامی فاتح است
 تا خدا داده به دستش ذوالفقاری این چنین
 مکتب عشق است، هر روز امتحان پس می دهیم
 هیچ ترسی نیست با آموزگاری این چنین..
 «تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش»
 سر برآورده از ایران شهریاری این چنین
 او امین است و علم را می رساند تا ظهور
 «فَاسْتَقِمِ»... آری می آید روزگاری این چنین

الهام صفالو

بصیرت و مبارزه با فتنه

آتش زدی، به شعله کشیدی، به هم زدی
 حرمت شکستی و چه گناهی رقم زدی
 من داغدار خون شهیدان میهنم
 اما تو روی خون شهیدان قدم زدی
 من معترض به غربت نهج البلاغه‌ام
 اما تو از کدام عدالت قلم زدی؟
 ما سنگِ درد جامعه بر سینه می‌زنیم
 سنگِ که را به سینۀ نامحترم زدی؟
 بازاریان برای عدالت علم زدند
 اما تو ظلم کردی و زیر علم زدی
 مردم پی مرمت و آبادی آمدند
 اما تو از شکستن و تخریب دم زدی
 ظالم طمع به سفرۀ مظلوم بسته است
 صابون وعده‌های که را بر شکم زدی؟
 باز این چه شورش استِ حسینیه را بین
 آتش به شعر بی‌گنه محتشم زدی
 قرآن نیمه سوخته را پا گذاشتی
 واغیرتا، لگد به حریم حرم زدی
 جز روشنی مگر چه شنیدی که اینچنین
 زخم زبان به پنجره صبحدم زدی

ای اغتشاش پیشه! خدا از تو نگذرد
نفرین که اعتراض مرا هم به هم زدی

مهدی جهاندار

از شورش و از فتنه و تشویش به دوریم
امروز عزادار جوانانِ غیوریم
ما هم گله داریم از این وضع گرانی
اما نه به آشوب، نه با سنگ پرانی!
آشوب‌گری چارهٔ اوضاع وطن نیست
ای هم‌وطن این قائله کارِ تو و من، نیست
اهل گله با هم‌وطنش جنگ ندارد
در دست خودش اسلحه یا سنگ ندارد
خائن شده این مرتبه طغیانگر و سرکش
این بار به میدان زده با شیوه‌ی داعش
مأمور به تخریب مساجد، اموی‌ها
مشغول به سلاخی مردم، رجوی‌ها
آتش زده آتش حرم سبز قبا را
وحشی شده، ای وای که قرآن خدا را
حرمت شکنی این همه نه از سر خامیست
آتش به حسینیه زدن، کار حرامیست
تردید نداریم که صهیون به کمین است
آشوب کجا خواسته‌ی معترضین است
مظلوم‌کشی، حيله‌گری شیوه‌ی گرگ است
این بی‌شرفی عادت شیطان بزرگ است

وضعیت این خانه، به بیگانه چه مربوط؟!
این خطّه به آن قاتلِ دیوانه چه مربوط؟!
از خصم نگیریم در این قائله دستور
دلسوز وطن نیست جنایت‌گر مزدور
با خلق ندارند برادر، سرِ یاری
آن منتظرالسلطنه‌های سرکاری
در خواب ببینند که کوتاه بیاییم!
با قاتل شیران وطن، راه بیاییم
عمریست که بازش نرسیدست به منزل
چشمش بشود کور که ایران شده همدل
افتاده اگر قائله در کشور حیدر
هیئات اگر آشفته شود لشکر حیدر
ما پای وطن بی‌برو برگرد بمانیم
صد مرتبه خواندیم، ولی باز بخوانیم
«باید ز سرِ صدق بر این خاکِ در افتاد
با آل علی هر که در افتاد، ورافتاد!»

مجید تال

وطن غرور، وطن آبرو، وطن هدف است
وطن غمی ست که هر کس نداشت بی شرف است
شرف غم وطن است و کسی نمی داند
چه رازهای غریبانه‌ای در این صدف است
وطن فروشی و حب وطن دو راه جداست
یکی از این طرف است و یکی از آن طرف است
سر کسی که به حب الوطن بلند نشد
درست مثل سر چارپا که در علف است
زمان حمله به یک آب و خاک می گویند
که بدتر از خود دشمن سکوت بی طرف است
برای مادرم ایران چه قدر غیرتی ام
کسی که مادر خود را نخواست ناخلف است
فدای گریه و لبخند او که آغوشش
همیشه باز به رویین تنان جان به کف است
به شیعیان علی داده است حق دو وطن
یکی تمامی ایران و دیگری نجف است

عباس شاهزیدی

ما نه آنیم که فردوس برین بفروشیم
آسمان را به تمنای زمین بفروشیم
ننگمان باد اگر از پی دنیا برویم
خام دینار شویم و دل و دین بفروشیم
سنگمان باد اگر آینه‌ای برداریم
ننگمان باد اگر داغ جبین بفروشیم
ما نه آنیم که در بند کمندی باشیم
یا به پیکار، کمان را به کمین بفروشیم
زین به پشت اند حریفان همه از بیم نبرد
ما ولی جان گران، پشت به زین بفروشیم..
دل مبادا به هیاهوی چپ و راست دهیم
دین مبادا به یسار و به یمین بفروشیم
شرف ما به سوی هیچ طرف مایل نیست
ما نه آنیم که در معرکه این بفروشیم
حجره حنجره هرچند که پُرونق شد
ننگمان است که آواز حزین بفروشیم

محمود حبیبی کسبی

عمری ست بی قرار، به سر می بریم ما
بر این قرار تا نفس آخریم ما
همراز روضه ها و نواخوان نوحه ها
دمساز سوز سینه و چشم تریم ما
ما را به سر هوای شهیدان بی سر است
از سر گذشته ایم چو بر این سریم ما
نام حسین محشر عظمای جان ماست
جان دادگان زنده این محشریم ما
محشر به پا کنیم به فریاد یا حسین
امروز لشکر شه بی لشکریم ما
ما را به دست، پرچم صبر و بصیرت است
با عشق و شور همدم و همسنگریم ما
ما ائت نه دی و اهل حماسه ایم
مرد جهاد و همقدم حیدریم ما
حرف ولی ماست که «من انقلابی ام»
در راه انقلاب ز جان بگذریم ما
با طلحه و زبیر بگویید تا ابد
عمار وار همنفس رهبریم ما
«الفتنة أشد من القتل» خوانده ایم
هرگز ز جرم فتنه گران نگذریم ما

با فاتحان بدرز سازش سخن مگو

امروز رهسپار دژ خیبریم ما

چشم انتظار منتقم آل مصطفی

چشم انتظار معرکهٔ آخریم ما

محمد مهدی سیار

دشمن سقوط سلسله را برنتافته ست
ختم به خیر غائله را برنتافته ست
در راه، عزم قافله را برنتافته ست
از لحظه‌ای که شور حسینی بلند شد
از هر مناره بانگ خمینی بلند شد

جنگی که درگرفت پیایی ادامه یافت
وعده وعید سلطنت ری ادامه یافت
فتنه به فتنه تا نهم دی ادامه یافت
می خواستند باورمان را عوض کنند
اندیشه‌های برترمان را عوض کنند

بالا گرفت دشمنی عمروعاص‌ها
درگیر و دار بازی این بی حواس‌ها
این‌گونه بود قصه حق ناشناس‌ها:
قرآن به نیزه رفت، علی بی سپاه ماند
باری میان معرکه بی تکیه‌گاه ماند

آنان که مهر میهن خود را فروختند
یک جا شکوه بهمن خود را فروختند
تنها به ارزنی من خود را فروختند
از گرد روی آینه بی قدرتر شدند
در بطن انقلاب بنی صدرتر شدند

گرچه همیشه در دل جنگ است میهنم
آماج تیرهای فرنگ است میهنم
بیچاره! گربه نیست، پلنگ است میهنم
هرگز مباد خون شهیدان هدر شود
خونی که ریختند فراوان، هدر شود

در دوستی نفاق به جایی نمی‌رسد
آن سان که باتلاق به جایی نمی‌رسد
این‌گونه اتفاق به جایی نمی‌رسد
باری به سنگ خورد حقیرانه تیرشان
پایان گرفت بازی شاه و وزیرشان

محمد شکری فرد

**مقاومت
و روز جهانی قدس**

به زعم خویش تا پایان دنیا زنده می ماند
ولی این «شب» فقط تا صبح فردا زنده می ماند
برای قدس خوابی دیده اند ابلیس ها اما
به رغم این همه کابوس، رؤیا زنده می ماند
میان باد و باران، سیل و طوفان، ترکش و موشک
دلم قرص است این سرو شکیبیا زنده می ماند
تمام کودکان را هم اگر کشتند باکی نیست
برای کشتن فرعون، موسی زنده می ماند
اگر مکر خدا مکر است، خواهی دید ای شیطان!
یهودا می شود مصلوب و عیسی زنده می ماند
فرو می پاشد آری هیبت پوشالی صهیون
کماکان غیرت طوفان الاقصی زنده می ماند
شهادت را نمی فهمند، کورند و نمی بینند
فلسطین دم به دم می میرد اما زنده می ماند
به قعر گور خواهد برد ابلیس آرزویش را
بر اوج قله ها «إِنَّا فَتَحْنَا» زنده می ماند

علی سلیمیان

عزم سفر کن، دورها هم گاه نزدیک است
از مکه تا بیت المقدس، راه نزدیک است
خورشید از راهی که رفته باز می‌گردد
صبح قیامت خواه یا ناخواه نزدیک است
تا روشنای «فتح» تنها یک قدم مانده
«والفجر» خواندن زیر نور ماه نزدیک است
سر می‌برند امروز یحیی را، نمی‌دانند
جوشیدن خون از گلوی چاه نزدیک است
چیزی نمانده آفتاب از شرق برخیزد
صبح سپید این شب کوتاه نزدیک است

طیبه عباسی

قسم به نور که ظلمت تمام خواهد شد
قسم به فجر که صبحی مدام خواهد شد
قسم به فتح که آزادی تو نزدیک است
قسم به عشق - که ختم کلام خواهد شد -
قسم به آتش و خون، عاقبت فلسطین نیز
پراز حکایت «برد و سلام» خواهد شد
به انتقام قسم، انتفاضه پیروز است
بایست، پشت سر تو قیام خواهد شد
حرام زاده ترین قوم، با تو رو در روست
بمان که خواب به چشمش حرام خواهد شد
رسیده است سر آغاز سرنگونی شان
و خنده های تو حُسن ختام خواهد شد

عاطفه جوشقیانیان

خدا پروانه‌ها را از قفس آزاد خواهد کرد
خودش جغرافیای عشق را آباد خواهد کرد
و برمی‌چیند از شب‌های زخمی، جیغ جغدان را
به صبحی سرزده، گنجشک‌ها را شاد خواهد کرد
به لطف سنگ‌ها با مشت نوزادان در قن‌داق
ستون کاخ‌ها را سست و بی‌بنیاد خواهد کرد
و با هر جوی خون از گونه‌های خیس مادرها
جهان را خانه‌دل‌های طوفان‌زاد خواهد کرد
زمین یک روز راحت می‌شود از بغض دیرینش
که دستی سینه‌ها را خالی از فریاد خواهد کرد
که دست انتقام از آستینی سبز خواهد شد
به شور ذوالفقاری، جنگ با بیداد خواهد کرد
کبوترها خبر می‌آورند از مسجدالاقصی
که ما را قدس، این قدس صبور آزاد خواهد کرد

مطهره عباسیان

در سوز جگر سوختگان ساز شگفتی ست
این مزرعه در رویش آواز شگفتی ست
ققنوس تراز پیش به آتش زد و برخاست
در آخر اسفند سرآغاز شگفتی ست
گفتند که خاکستری از لاله به جا ماند
در مرگ شهیدانه چه ایجاز شگفتی ست..
موسی شدی از نیل گذر کردی و فردا
بیروت تماشاگاه اعجاز شگفتی ست
خون تو مگر حل کند این مسئله ها را
در پرده این حادثه ها راز شگفتی ست
و قتش شده سی مرغ رها بال بگیرند
تا قاف شب قدس چه پرواز شگفتی ست
آواز گلی می رسد از آن سوی دیوار
فصلی که به راه است سرآغاز شگفتی ست

عالیه مهربابی

عناياتِ خدا تا آخر اين راه می ماند
اگر چه رفت نصرالله، نصرالله می ماند
برون می آید او ققنوس وار از آتش بيروت
چنان که تا ابد اين مکتب دلخواه می ماند
نهال استقامت سرو شد از رهبري او
يقیناً برکت اين سيّد آگاه، می ماند
شعار لشکر حق تا ندای «حَسْبُنَا اللهُ» است
همیشه دست حق با مؤمنين همراه می ماند
به حق وعده صادق، به إِنَّ الباطل زاهق
که عمر لشکر شیطان، دمی کوتاه می ماند
يقیناً آتش اين ظلم، ظالم را بسوزاند
همیشه چاه کُن، خود در درون چاه می ماند
به نام نامی حيدر، به يُمن فاتح خيبر
که اسرئیل گردد محو و حزب الله می ماند

علی مقدم

چه قدر خسته ام این روزها، دلم تنگ است
دلی نمانده برایم، خودت بین! سنگ است!
چه قدر گریه بباریم؟ آسمان تشنه ست
چه قدر زنده بمانیم؟ بیش از این ننگ است
شهید بعد شهید و یتیم بعد یتیم
نگاه کن پسر! آه، اسم این جنگ است..
هلا مجسمه های عرب! روایتمان
چه قدر از غم مظلوم ناهماهنگ است
میان سیره پیغمبر و سیاق شما
هزار بادیه راه و هزار فرسنگ است
زمان رسیده به پایان ماجرای زمین
جهان برای خبرهای خوب دلتنگ است

فاطمه زاهد مقدم

دریغا دلی را بهاری نکرد
کسی را به لبخند یاری نکرد
زمانه به جز یک دقیقه سکوت
برای بشر سوگواری نکرد
فغان بود و خون بود و غم بود و مرگ
ولی هیچ کس جان نثاری نکرد
مگر می شود دید و از غم نسوخت؟
مگر می شود بی قراری نکرد؟
مگر می شود دید و ساکت نشست؟
مگر می شود دید و کاری نکرد؟
دریغا دریغا که دست کسی
برای کمک پافشاری نکرد
زمین بانگ «هَلْ مِنْ مُعِينٍ» برنداشت
جهان ناله انتحاری نکرد
مبادا بر این زخم بی التیام
از این اشک ها سیل جاری نکرد
مبادا اگر خشک شد اشک چشم
به خون دلِ خویش زاری نکرد
مبادا دعای فرج را نخواند
شب و روز چشم انتظاری نکرد

رضا ابوذری

عطر زیتون‌های رام‌الله دارد کوچه‌هایت
واژه واژه از دل تاریخ می‌آید صدایت
خاک تو سجادهٔ موسی و ابراهیم و عمران
رفته بالا، دست در دستِ پیمبرها دعایت
ذره ذره خاک تو شد دانهٔ تسبیح مریم
عطر انفاس مسیحا می‌دهد باد صباایت
یک سحرای کاش «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» بخوانم
بین سجده، در حیاط مسجد الاقصی برایت
می‌نشینم گوشه‌ای از باغ‌های سبز زیتون
می‌سرایم از تو و گیسوی در باران رهایت
می‌سرایم از قیام سنگ‌ها در دست یک زن
از حنابندان سرخ نوعروسان با حنایت
در دلم‌الله اکبرهای بسیاری ست اما
صبح پیروزی ره‌اشان می‌کنم در دشت‌هایت

فائزه امجدیان

نوحه

وای از شبی که سر شد، در ظلمت و تباهی
از هر گناه و ظلمی، العفو یا الهی

از هر خطای کوچک، از هر گناه و طغیان
از هر گناه پیدا، از هر گناه پنهان

از سهو و عمد یا رب، از هر زیاد هر کم
از هر چه بردم از یاد، از هر چه که شمردم

از هر خطا و عصیان، یا رب الهی العفو
ای اهل فضل و احسان، یا رب الهی العفو

«یا رب الهی العفو، یا رب الهی العفو»

دردا که بین گلشن، من رو به خار کردم
گفتی عزیز باش و، خود را چه خوار کردم

سهمم شد از گلستان، خاشاک بوستانت
دردا که خوار گشتم، در چشم دوستانت

رسوا شدم دوباره، افتاد تشتم از بام
بستند هر دری را، بر این گدای بدنام

غفلت از آستانِ ربّ جلیل کردم
هی روزم به مردم، خود را ذلیل کردم
«یا رب الهی العفو، یا رب الهی العفو»

باید که می‌رسیدم، من تا بهشت دیدار
می‌شد نصیبم آخر، دیدار حضرت یار

از آسمانِ قربت، از چه هبوط کردم؟
من چاه را ندیدم، یک آن سقوط کردم

گردابی از هلاکت، گِردم به پیچ و تاب است
دریاب بنده‌ات را، فضل تو بی حساب است

دار و ندار خود را، یک جا به آب دادم
با کشتی نجاتت، کی می‌رسی به دادم؟

«یا رب الهی العفو، یا رب الهی العفو»

یوسف رحیمی

به درد من دوا تویی

دوا تویی شفا تویی

تویی جواب خواهش

اجابت نیایش

می خوام که وقف تو بشم

یارب

امشب بی قرارم

گرم استغفارم

یا رب مَنْ لِي غَيْرِك

جز تو کیو دارم

«یارب، اغْفِرْ لَنَا يَا رَب»

امید من پناه من

تو بگذر از گناه من

می لرزه پیش تو صدام

نمونده چاره ای برام

خودت می دونی چی می خوام

دریاب

شکسته بالی مو

آشفته حالی مو

یا کریم و یا رب

این دست خالی مو...

سید علیرضا شفیعی

قسم به اسماءِ حُسنی، به آل یاسین و طاها
به اشک توی چشمام، تو دستمو می‌گیری، می‌دونم
به یاد شب‌های مشهد، نوایی رو لبم اومد
چه حالی داشتم اون شب، همون مناجاتو باز می‌خونم

«من آمدم ای خدا درد خود دوا کنم
رخصت بده ای کریم تا خدا خدا کنم
مهر من، ماه من، مهربان اله من
جان مولا علی بگذر از گناه من»

به حیدر بیا دستامو بگیر
أَجْرِنَا مِنَ التَّارِ يَا مُجِير

قسم به اسماءِ حُسنی، به حرمت نام زهرا
به قبر پنهونی که، با حسرت دیدارش دلخونم
قسم به عمر کوتاهش، به اشک و گریه و آهش
به حرمتش تُو محشر، تو دستمو می‌گیری، می‌دونم

شرمنده از غفلت و غرق در خجالت
محبت فاطمه ست توشهٔ قیامتم
پر شد از، اشکِ غم، هر سحر نگاه من
جان زهرا بیا بگذر از گناه من

به زهرا بیا دستامو بگیر
أَجْرِنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِير

قسم به اسماءِ حُسنی، به خامس آل طاها
به ساکن کربلا، که عمریه از داغش گریونم
قسم به روز میقاتش، به لحظهٔ مناجاتش
به آیهٔ رولب هاش، تو دستمو می‌گیری، می‌دونم

به روی دوشم ببین کوله بار سیئات
بیا نجاتم بده با سفینهٔ النجات
یا رحیم، یا رُؤف، رب من پناه من
بالحسین، بالحسین، بگذر از گناه من

به حق حسین دستامو بگیر
أَجْرِنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِير

محمدرضا رضایی

از لطف خودت می‌دونم، خیری آگه شامل حالم می‌شه
از چشم خودم می‌بینم، هرچی بلا وِزِر و وِبالم می‌شه
من چوب بدی مو خوردم، عمریه از دست خودم عاصی‌ام
اشکای چشمام می‌باره، با دل سنگم بازم احساسی‌ام

تو این هجوم غم، تو این همه بلا، تنها تویی پناهم
بیا و رحمی کن، خدا خدا خدا، بگذر از اشتباهم

می‌شه از بار غصه‌ها کم، می‌شه قلب منم یه حرم
بِعلیٰ بِعلیٰ که بگم، الهی یا الهی

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ»

انقده از تو دورم که، انگاری به چشم تو ناآشنا
بار گناهم سنگینه، واسه همین بالا نمی‌ره دعایم
خواهش هر روزم اینه، حال خوش و اشک زلالی بده
کنج قفس شد زندونم، واسه پریدن پر و بالی بده

پر از سیاهی‌ام، شدم به غم دچار، قلبی نمونه واسه م
بارون رحمتو، روی سرم بیار، این شده التماسم

پر جرمم و غرق خطا، ندارم چیزی غیر دعا
نگیر اینوازم ای خدا، الهی یا الهی

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ»

غصه گرفته دنیاامو، تاریکه تاریکه و بی روزنه
حس جدا موندن از تو، آره منو داره زمین می زنه
عمری صدام کردی اما، چی شده به لطف تو بی اعتنام
درگیر کار دنیاام، خالی شده از تو همه لحظه هام

با اینکه توبه هم، برام فراهمه، این همه از تو دورم
از این جهنمی، که دور تا دورمه، کاش که بدی عبورم

ندونم کاریامو ببخش، تو بیا و گنامو ببخش
می شنوی تو صدامو ببخش، الهی یا الهی

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ»

عباس همتی

الهی به پنهان و پیدای خود
به اسما و اوصاف زیبای خود
به رحمان و حَیّ و غَنّیّ و رحیم
به مَنَّان و حق و علی و عظیم

مرا محو اسما و اوصاف کن
دلم را چو آئینه شفاف کن
دلی را که ویران شد، آباد کن
مرا بنده گردان و آزاد کن

الهی به حق رسولان قسم
به انجیل و تورات و قرآن قسم
به ختم رسولان، به احمد قسم
الهی به حق محمد قسم

مرا از ضلالت رهایی ببخش
به جان و دلم روشنایی ببخش
مرا بین خوبان خود جا بده
مرا عافیت در دو دنیا بده

به جان محمد، به مولا قسم
الهی به ام اییها قسم
به خون دل و غربت قبر او
به تنهایی حیدر و صبر او

در این راه روشن - سَبِيلَ الْهُدَى -
به حق علی تَبَّتْ أَقْدَامُنَا
به بیراهه ها مبتلایم مکن
از این خانواده جدایم مکن

به حق حسن که ندارد حرم
به او که غریب است در خانه هم
به حق شهید سراز تن جدا
به او که کفن گشت با بوریا

به حق حسین و به زخم لبش
به اشک و نماز شب زینبش
قسم می دهم روسفیدم کنی
در این راه، آخر شهیدم کنی

سید محمد مهدی شفیعی

من کجا و مدح تو، ای شکوه بی پایان
وصف تو شده نازل، آیه آیه در قرآن

ای که نبرده نبی، نام تو را بی وضو
مهر و تولای تو، داده مرا آبرو

ای به سما خلوت نشین، یا علی یا مولا
هم نفس روح الامین، یا علی یا مولا

ای که در دل میدان، عین رعد و طوفانی
لحظه مناجات، قطره قطره بارانی

ای که ولای تو شد، رکن رکوع و سجود
با تو شرافت گرفت، هرچه قیام و قعود

گفته خدا روز ازل، یا علی یا حیدر
حی علی خیر العمل، حی علی حیدر

با تو می‌شود فهمید، فرق راه را از چاه
لحظه لحظه می‌خوانم، یا علی ولی الله

حرف تو حرف نبی، راه تو راه خدا
با تو گره خورده حق، حق نشد از تو جدا

غیر تو بر روی زمین، یا علی یا مولا
نیست امیرالمؤمنین، یا علی یا مولا

عباس همتی

ای اسمت آرامش قلبم
تو عمرم از کودکی هر دم
هرجایی که من زمین خوردم
زیر لب اسم تو رو بردم

عزت و حماسه حیدر، اشک و استغاثه حیدر
کل خوبی های دنیا، شد یک جا خلاصه حیدر

تا دنیا دنیااست، تا دم آخر
نفس نفس هام، می گه یا حیدر

هر کس می خواد هیأتی باشه
می خواد عشقش قیمتی باشه
هرجایی که می بینه ظلمی
شیعه باید غیرتی باشه

توی این شبای احیا، می بندیم عهدی با مولا
نحن للظالم خصما، نحن للمظوم عوناً

تا دنیا دنیااست، تا دم آخر
همه می مونیم، یاور حیدر

می‌خوای مثل مالک اشتر
می‌خوای تا اون لحظه آخر
هر جا تو غم‌ها و سختی‌ها
باشی یار و یاور حیدر

باید مثل دریا باشی، باید اهل تقوا باشی
باید دل بریده از این، لذت‌های دنیا باشی

ایشالا باشیم، تا دم آخر
شبیہ عمار، یاور حیدر

یوسف رحیمی

اون شب از غربت رفتن علی، مهتاب گریه کرد
مسجد کوفه به پاش افتاده بود، بی تاب گریه کرد
واسه نماز ناتمام او، محراب گریه کرد

آروم، روزانو افتاد، داره چی می‌گه زیر لب
فُزْتُ و رب الكعبه، دیگه راحت شدم امشب

انگار بوی بهار میاد، بوی وصال یار میاد
ایشالا زینبم یه جور، با رفتنم کنار میاد

«علی علی علی علی»

روی خاک افتاده جان عالمین با فرق دو تا
گوش دل بده ببین پیچیده تو ارض و سما
نالهُ تهدمت ولله اركان الهدی

غرق به خون افتاده، می‌گه یا رب یا رب یا رب
فُزْتُ و رب الكعبه، دیگه راحت شدم امشب

رو فرق حق فرود اومد، شمشیر کینه و نفاق
اما روی خوشش اینه، دیگه تموم می‌شه فراق

«علی علی علی علی»

دیگه راحت می شم از دست غم و رنج بی حساب
شادی دنیا برام بی فاطمه، شد مثل سراب
عمر این دنیا بدون فاطمه س، هر لحظه ش عذاب

داغش، هنوزم تازه ست، نمی افته از تاب و تب
فُزْتُ و رب الكعبه، دیگه راحت می شم امشب

سلام پناه غصه هام، سلام پناه مرتضی
تموم دلخوشیم اینه، تموم شده فراق ما

«علی علی علی علی»

محمد جواد الهی پور

السلام ای کعبهٔ بیت الشرف
السلام ای مقصد، ای راه، ای هدف
السلام ای ذکر تسبیح مَلک
ای که با تو جنت شد خاک نجف

ای اسم خدای معظم علی
ای نفس نبی مکرم علی
ای توبهٔ مقبول آدم علی

هر راهی جز راهت باطل می شود
ایمان با تو مولا کامل می شود

یا مظهر العجائب فی النائبات
یا فارق الکتاب فی المعضلات
یا حیدر یا حیدر یا حیدر مدد
بعده الذرات فی الکائنات

ای معنی صوم و صلایم علی
ای عشق تو آب حیاتم علی
ای اسم تو رمز نجاتم علی

تو قسیم جنت و نارِ علی
کی ما را تنها می‌گذاری علی

أشهد أنك مولی المتقین
أشهد أنك الهادی الأمین
أشهد أنك میزان الوفا
أشهد أنك میزان الیقین

ای سایهٔ لطف تو دائم علی
ای بیرق فتح تو قائم علی
ای صاحب کل عوالم علی

أمتاً بک یا ایها الولی
لا امیر المؤمنین الا علی

حسین حاجی

دیگه داری می‌ری تو از کنارم
نرو که تاب دوری تو ندارم
بدون تو دیگه من بی‌قرارم

داری می‌ری پناه زینب، بدون تو چه تاره دنیام
دیگه دلم نمی‌شه آروم، سحر نداره شام غمهام

چشام برای تو دریا می‌شه
کی دیگه مرهم غمها می‌شه
بمون که زینبت (تنها می‌شه)

نرو نرو بابای من

عزای مادرو روزی که دیدم
فقط تو بودی دلخوشی و امیدم
بدون تو دل از دنیا بریدم

با اشک و ناله امشب تا صبح، کنار بسترت می‌شینم
به یاد مادرم می‌افتم، تا حال و روزتو می‌بینم

می‌باره چشم خونبارم امشب
آمن یُجیب می‌خونم زیر لب

بمون یه شب دیگه (جان زینب)

نرو نرو نرو بابای من

محمد رضا رضایی

رفته از دست جان عالم، ماه کوفه قامتش خم
مولا دارد چشمی بر در، باران باران اشک نم نم

ماتمش ماتمی بی نهایت

زخم سر او دارد حکایت

شکسته شد ارکان هدایت

مولای من

«یا حیدر یا حیدر مولا علی»

آدم ای نعم الامیر، کوچه کوچه با ظرف شیر
نگاهم کن ای بی نظیر، امشب دست مرا بگیر

داری وصیت می کنی مولا

به عباس و فرزندان زهرا

می گویی از کوفه و کربلا

مولای من

«یا حیدر یا حیدر مولا علی»

علی پورزمان